

تناقض‌های مفهوم شیوه تولید آسیایی

□ □ از: دکتر عباس ولی - بخش علوم سیاسی دانشگاه ویلز - انگلستان

■ ■ ترجمه: پرویز صداقت

یادداشت مترجم

مارکس و انگلس نخستین بار در ۱۸۵۳ به دنبال نگارش سلسله ندهایی در زمینه سیاست خارجی بریتانیا در نشریه «نیویورک دلی تریبون» به تحلیل جامعه آسیایی توجه کردند. آنان در این مقالات تحت تأثیر و بر مبنای آثار جیمز میل، فرانسوا برنیه و ریچارد جونز ادعا کردند که نبود مالکیت خصوصی، بویژه مالکیت خصوصی بر زمین، علت اصلی رکود اجتماعی در جامعه آسیایی است. تغییرات دوره‌ای در سازمان سیاسی جامعه آسیایی بر اثر مبارزات سلسله‌های حاکم یا فتوحات نظامی موجب دگرگونی ریشه‌ای در سازمان اقتصادی نشده، زیرا مالکیت زمین و سازمان‌دهی فعالیت‌های کشاورزی همچنان در اختیار دولت، به عنوان مالک حقیقی زمین، باقی مانده است. ماهیت ایستای جامعه آسیایی نیز به انسجام جامعه روستایی کهن وابسته بود، که با ترکیب کشاورزی و صنایع دستی، از خود بسندگی برخوردار بود.

جماعت‌های روستایی، به دلایل جغرافیایی و آب و هوایی به یک نظام آبیاری وابسته بودند که خود متضمن یک دستگاه اجرایی متمرکز برای هماهنگی و توسعه امور آبیاری در مقیاسی بزرگ بود. بنابراین، در این آثار، استبداد و رکود با توجه به نقش چیره دولت در امور عمومی و خودبسندگی و انزوای جامعه روستا تبیین شد.

مارکس و انگلس در آثار بعدی‌شان این طرح مقدماتی از جامعه آسیایی را تعدیل کردند و نگرش پیچیده‌تری نسبت به شیوه تولید آسیایی پدید آوردند. مارکس در گروندریسه به تفاوت عمیق تاریخ شرق و غرب توجه کرد. در فنودالیسم اروپایی وجود شهرهای مستقل به مثابه مکان‌هایی برای رشد تولید ارزش‌های مبادله اهمیت مبرمی در تکوین طبقه بورژوازی و سرمایه‌داری صنعتی داشت. اما در شرق شهر محصول ساختگی دولت و همچنان تابع کشاورزی و روستا بود. شهر صرفاً «اردوگاه امیرنشین» به شمار می‌رفت که بر ساختار اقتصادی جامعه تحمیل شده بود. مارکس در گروندریسه تأکید خاصی بر مالکیت اشتراکی زمین توسط روستاهای خود بسنده و یک‌سالار داشت. بدین ترتیب، شیوه تولید آسیایی شکلی از تصرف اشتراکی بود که می‌توانست خارج از آسیا نیز وجود داشته باشد.

در کتاب کاپیتال نیز رویکرد مشابهی به شیوه تولید آسیایی دیده می‌شود. در این کتاب مارکس به خودبسندگی روستای آسیایی و وحدت صنعت دستی و کشاورزی به عنوان بنیاد غایی استبداد شرقی و ایستایی اجتماعی توجه کرد. در کاپیتال، سادگی تولید در سطح روستا معرّف ویژگی اصلی ثبات آسیایی و به عبارت دیگر «راز ایستایی جامعه آسیایی» بود. محصول مازاد روستاها را دولت به شکل مالیات تصاحب می‌کرد، به نحوی که بهره مالکانه و مالیات مطابقت داشت.

مفهوم شیوه تولید آسیایی، تاریخی طولانی از انکارها، احیاءها و کاربردهای دوباره را از سر گذرانده است. اگرچه مارکس در پیش‌گفتاری بر نقد اقتصاد سیاسی (۱۸۵۹) از شیوه تولید آسیایی به عنوان یکی از دوران‌های مسیر تکاملی جامعه نام می‌برد، انگلس در منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت (۱۸۸۴) اشاره‌ای به آن نمی‌کند. اهمیت این مفهوم در مباحث مارکسیستی به دوران مبارزات انقلابی در روسیه بازمی‌گردد. راهبردهای سیاسی متفاوتی با مفاهیم مختلف از ماهیت جامعه روسیه همراه بود. مارکس و انگلس ابتدا در ۱۸۵۳ به روسیه تزاری عنوان «شبه آسیایی» اطلاق کردند و انگلس در آنتی‌دورینگ (۱۸۷۷) مفهوم انزوای کمون روسی را به عنوان شالوده استبداد شرقی معرفی نمود.

در دوره ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۲، مارکس مکاتباتی با هیئت تحریریه یک نشریه روسی داشت. زاسولیک و انگلس رنوس نظرات وی را درباره ساختار اجتماعی جامعه روسیه و امکان انقلاب ارائه کردند. مسئله از این قرار بود که آیا کمون روسی می‌تواند شالوده‌ای برای سوسیالیسم فراهم آورد، یا این که نشانه مانی بر سر راه توسعه سیاسی است. مارکس و انگلس گفتند که اگر روابط سرمایه‌دارانه در روستاها عمیقاً رخنه نکرده باشد، می‌تواند شالوده‌ای برای سوسیالیسم فراهم آورد؛ وانگهی، انقلاب در روسیه باید با انقلاب‌های طبقه کارگر اروپا همزمان باشد.

مسئله روسیه به عنوان یک «جامعه شبه آسیایی» بعداً نیز نقش مهمی در مباحث مربوط به راهبرد انقلابی ایفا کرد. پلخانف با رد نظر اتویبایی پوپولیست‌ها از تاریخ روسیه، کمون روستایی را پایه استبداد روسی دانست و به پیشنهادهای مربوط به ملی کردن زمین به عنوان اعاده شیوه تولید آسیایی و استبداد شرقی حمله کرد. این بحث‌ها بر سر جامعه آسیایی به مسئله نگرش تک‌خطی دترمینیستی از تاریخ در برابر چشم‌اندازهای چندخطی مربوط می‌شد. اعتبار شیوه تولید آسیایی، برای نگرش‌های چندخطی واجد اهمیت زیادی بود، زیرا اشاره بر آن داشت که مارکسیسم متعهد به طرح تکاملی مکانیستی نیست که در آن بنا به قوانین گریزناپذیر، مراحل تاریخی در پی هم پدیدار شود. پس از آن که کنفرانس لنینگراد در ۱۹۳۱ ارتباط شیوه تولید آسیایی را با تحلیل جوامع آسیایی رد کرد، طرح تک‌خطی تکامل تاریخی - کمونیسم آغازین، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم - حاکم شد. این تصمیم با پشتیبانی استالین از چشم‌انداز مکانیستی تک‌خطی قطعیت یافت.

رد شیوه تولید آسیایی بدان معنا بود که جوامع آسیایی در گروه‌بندی‌های برده‌داری یا فئودالیسم قرار می‌گرفتند. در همین کنگره، در بسیاری موارد، بحث درباره کاربرد الگوی شیوه تولید آسیایی یا فئودالی در جوامع مربوط، به جای آن که حاوی ارزیابی میزان انطباق‌پذیری واقعی هر جامعه خاص با این الگوها باشد، به صورت بحث‌های مدرسه‌ای (اسکولاستیک) درباره تلقی‌های مارکس یا انگلس درباره این جوامع رخ نموده است. در دوره پس از جنگ جهانی دوم، بحث بر سر جامعه آسیایی با کتاب استبداد شرقی ویتفولگ از سر گرفته شد. ویتفولگ به لحاظ تجربی به پیامدهای مدیریت متمرکز آبیاری بر ساختار اجتماعی چین توجه کرد. ویتفولگ در بررسی اقتصاد آبی چین نظریه‌پردازی «دیوان‌سالاری موروثی» را در تاریخ چین کاربرد داد. برای ویتفولگ شیوه تولید آسیایی دو مسئله اصلی ایجاد می‌کرد. نخست، این مفهوم به مسئله کلی رابطه بین انسان و طبیعت اشاره دارد. بررسی وی از «جغرافیای فرهنگی»، شکل‌بندی‌های اجتماعی، اجتماعی مبتنی بر مالکیت عمومی، امور آبیاری فرآیندهای عمومی، کار مولدی را در نظر داشت که گروه‌های انسانی را به طبیعت مرتبط می‌ساخت. دوم، این مسئله را مطرح می‌کرد که می‌توان جامعه‌ای داشت که طبقه مسلط، مالک و وسایل تولید نباشد، بل که به عنوان یک طبقه دیوان‌سالار، دستگاه دولتی و اقتصاد را در اختیار داشته باشد.

فرآیند استالینیسم‌زدایی دهه ۱۹۶۰ نیز در تجدید حیات شیوه تولید آسیایی تأثیر داشت. در عین حال، مارکسیسم ساختارگرای آلتوسر نیز به بحث سر شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری بر مبنای روش‌شناسی به کار رفته توسط مارکس در کاپیتال دامن زد. آلتوسر با تأکید بر وجود نوعی گسست معرفت‌شناختی در آثار مارکس، بر مبنای روش‌شناسی کاپیتال، درصد بازشناسی و تفکیک جنبه‌های «علمی» این آثار از جنبه‌های هگل و کانتی آن بود. در همین زمینه، پری آندرسن (۱۹۷۴) با دیدگاهی دیگر گفت: «درباره مارکس و انگلس به هیچ وجه نمی‌توان صرفاً با استناد به عین نوشته‌هایشان قضاوت کرد؛ نباید از اشتباهات موجود در آثار آنان درباره گذشته طفره رفت یا چشم‌پوشی کرد، بل که آن‌ها را باید مشخص نمود و انتقاد کرد. در معرفت‌عقلی که ضرورتاً انباشت‌شونده است، جایی برای آیین‌پرستی و تعصب وجود ندارد؛ و بزرگی بنیانگذاران علوم جدید هرگز تضمینی در مقابل داوری‌های نادرست و اسطوره‌سازی‌هایی بزرگ‌تر از آنچه آن‌ها ویرانش کرده‌اند نبوده است.»

الگوی شیوه تولید آسیایی به مثابه بدیلی در برابر نظرات تک‌خطی تاریخ، اثرات سودمندی می‌تواند داشته باشد. گذشته از این، شیوه تولید آسیایی به عنوان بدیل فئودالیسم و برده‌داری، تأییدی بر ویژگی‌های خاص جوامع شرقی است. کاربرد الگوی شیوه تولید برده‌داری و فئودالی در جوامع آسیایی و آفریقایی اغلب بدین سبب که پیش از اندازه عام، گنگ و مبهم است تا تنوع و پیچیدگی تجربی جوامع این مناطق را دربرگیرد، مورد انتقاد قرار گرفته است. اما، در عمل، مفهوم «جامعه آسیایی» نیز به همان اندازه گنگ و نامعین است. مثلاً ویتفولگ انواع گوناگونی از جوامع را که از حیث تکامل و سازمان‌دهی اجتماعی بسیار متنوع بودند - روسیه تزاری، چین، مصر، ایران، هاوایی و... - تحت عنوان «جامعه آبی (هیدرولیک)» قرار می‌دهد. به همین ترتیب مارکس هم اصطلاح جامعه آسیایی را برای توصیف نه تنها چین و هند، که اسپانیا و خاورمیانه و جاوه و آمریکای پیش از کشف توسط کریستف کلمب به کار می‌برد. مفهوم شیوه تولید آسیایی به گونه‌ای آشفته برای توصیف هر جامعه‌ای به کار رفت که مبتنی بر مالکیت اشتراکی و روستاهای خودبسنده بود و روابط سرمایه‌دارانه بازار در آن حضور نداشت.

حاکم کردن الگوی شیوه تولید آسیایی به جای الگوی فئودالیسم، گرچه اغلب از سوی کسانی صورت گرفته است که مدعی پرهیز و اجتناب از کلی‌گویی و توجه به ویژگی‌های معرفت‌شناختی خاص تاریخی هر کشور خاص بوده‌اند، اما در عمل حرکتی در جهت کلیشه‌زدایی در مطالعه تاریخ نبوده است؛ شاید بتوان آن را گذار از یک تفکر قالبی به تفکر قالبی دیگری دانست.

شیوه تولید آسیایی در کنار نقایص تجربی، آکنده از معضلات نظری است. مشکل بتوان دریافت که مثلاً روستاهای خودبسنده و مستقل چگونه با دولت متمرکز سازگار است که باید در اقتصاد روستا مداخله کند. گذشته از آن، ظاهراً ویژگی جوامع آسیایی به سبب عوامل یکسره فن‌آورانه پدید آمده که همراه با آبیاری بزرگ مقیاس بوده و این ویژگی‌ها بر اثر روابط تولید پدیدار نشده است. نظریه جامعه آسیایی مفروضاتی در زمینه دترمینیسم فن‌شناختی ایجاد می‌کند که سنخیتی با ماتریالیسم تاریخی که در آن روابط تولید تعیین‌کننده نیروهای تولید است، ندارد. بالاخره، تبیین منشأ دولت در جوامع آسیایی معضلات چاره‌ناپذیری در بردارد. در چنین حالتی و در غیاب مبارزه طبقاتی، دولت را باید نتیجه کشورگشایی نظامی یا بر مبنای کارکرد آن در رابطه با امور عمومی ارزیابی کرد.

شیوه تولید آسیایی کارکردی سلبی نیز در مارکسیسم دارد، بدین معنی که کارکرد نظری آن بیش از آن که تحلیل جوامع آسیایی باشد، تبیین رشد سرمایه‌داری اروپا در یک چارچوب تطبیقی است. بدین ترتیب، جامعه آسیایی به عنوان مجموعه‌ای از خلأها تعریف می‌شود - نبود طبقه متوسط، نبود شهر، فقدان مالکیت خصوصی، فقدان نهادهای بورژوازی - یعنی عواملی که به نوبه خود علت‌پویایی اروپا بوده است. در مارکسیسم، جامعه آسیایی

تیلوری از پروبلماتیک شرق شناسانه است که می‌توان مسیر آن را در گذشته، در هگل، منتسکیو، هابز و حتی تا فلسفه سیاسی یونان یافت. مارکسیسم اغلب ناآگاهانه زبان گفتارهای سنتی درباره حاکمیت استبدادی را به ارث برده است.

نکته مهم در این زمینه، تعیین ایستایی جامعه آسیایی در قیاس با توسعه غرب، و به لحاظ سلبی، مشخص ساختن آن دسته عوامل در فنودالیسم اروپایی است که موجب تکوین سرمایه‌داری شده است. در دیدگاه «شرق شناسان» جامعه آسیایی در حالت نمونه‌وار دارای یک دستگاه دولتی بسیار توسعه‌یافته و جامعه مدنی کم توسعه یافته است، حال آن که عکس این حالت در غرب حاکم بوده است.

در جامعه آسیایی، آن دسته از ترتیبات اجتماعی که با رشد طبقه بورژوا گره خورده است - بازارهای آزاد، مالکیت خصوصی، ساختار گیلد (صنف‌های حرفه‌ای اروپا) و قانون بورژوازی - حضور نداشت؛ زیرا دولت متمرکز بر جامعه مدنی چیره بود. غیاب مالکیت خصوصی، مانع تکوین طبقات اجتماعی به عنوان کارگزاران دگرگونی اجتماعی بود. با توجه به نبود مکانیسم‌های درونی دگرگونی اجتماعی، یک پیامد تحلیل مارکس از هند آن است که امپریالیسم بریتانیا، گرچه به گونه‌ای ناخواسته، نیروی برون‌زای اصلی بوده که موجب اضمحلال شیوه تولید آسیایی می‌شده است. مارکس و انگلس در مقالات خود در «نیویورک دیلی تریبون» گفتند که بریتانیا با ایجاد مالکیت خصوصی بر زمین، با ایجاد انفجاری در شیوه ایستای آسیایی، انقلابی در جامعه هند ایجاد کرد. راه آهن، مطبوعات آزاد، ارتش مدرن و شکل‌های جدید ارتباطات می‌توانست چارچوبی نهادی برای توسعه اجتماعی در هند پدید آورد. با توجه به این مقالات، مثلاً آیزنی ادعا کرده است که نگرش مارکس به امپریالیسم بریتانیا به این گزاره می‌انجامد که هر چه شکل‌های امپریالیسم گسترده‌تر باشد، نتایج مدرن‌سازی ژرف‌تر است؛ خاص بودن وضع جامعه آسیایی توجیهی هر چند ضمنی بر گسترش امپریالیستی است.

نکته آخر آن که کارل ا. ویتفولگ، و بعضی از شرکت‌کنندگان در مباحثه اولیه برگزار شده در اتحاد شوروی - که به نفی این مفهوم منجر شد - دلایل سیاسی را عامل بیرون راندن مفهوم شیوه تولید آسیایی از عرصه نظری رسمی در اتحاد شوروی قلمداد کرده‌اند. ویتفولگ در ۱۹۵۷ در «بررسی تطبیقی قدرت فراگیر» این مسئله را طرح کرد که راهبران کمونیست بعد از ۱۹۳۱ مفهوم شیوه تولید آسیایی را ممنوع کردند، زیرا ایده طبقه حاکمی که بدون مالکیت خصوصی کنترل‌کننده وسایل اجرایی است، نشانگر استمرار قدرت سیاسی از روسیه تزاری تا روسیه استالینی است. از آن جا که کارمندان حزبی جانشین دیوان‌سالاری سنتی شده بودند، استبداد آسیایی حفظ شده بود.

مرحوم دکتر محمد علی خنجی نیز در نقد تاریخ ماد نوشته است: «از ۱۹۲۵ به بعد، تئوری وجه تولید آسیایی در شوروی برای حکومت وقت، تولید مزاحمت‌هایی نمود. نباید تصور کرد که این مزاحمت‌ها تنها به سبب اشارات نامطبوع به دولتی که خود یک طبقه است و طبقه حاکم مرکب از مباشران امور عمومی و دولت کارمندان و تبدیل‌خادم به مخدوم... و کنایاتی از این قبیل بوده است؛ آن چه تئوری مذکور را در وضع خطرناکی قرار داد، این بود که در اوضاع و احوال بحرانی سال‌های ۱۹۲۶ و ۱۹۲۹، آن نظریه قدیمی با مسائل سیاسی روز تماس مستقیم پیدا کرد و عمیقاً و بدون امکان مصالحه در برابر سیاست‌های شرقی استالین (در چین) قرار گرفت، سیاستی که در آن سال‌ها به شکست قطعی منتهی شده بود. تئوری مذکور، غلط بودن اساس تحلیل‌های استالین را در مورد ساختمان جامعه چینی نشان می‌دهد...» (ص ۲۳).

همچنین، وی در جای دیگری از این رساله ارزشمند اشاره می‌کند که «مخالفت استالینیست‌ها با نظریه مارکس تنها به علت‌های سیاسی و به قصد دفاع از رژیم خودشان بوده است و محرکی جز این برای مخالفت آن‌ها سراغ نمی‌توان کرد، اعم از این که این امر آگاهانه صورت گرفته باشد یا به حکم غریزه، از منافع طبقاتی خود دفاع و نظریه مارکس را که مفایر با آن می‌دیده‌اند مطرود اعلام نموده‌اند. به هر حال لحن ایدئولوگ‌های شوروی در مقام انتقاد از نظریه مارکس یک لحن خصومت‌آمیز و پر از نفرت است و با لحن خاص علمی تناسبی ندارد.»

در صورت پذیرش حکم بالا، به طور ضمنی این نتیجه را نیز می‌توان گرفت که هواداران کاربرد الگوی شیوه تولید آسیایی در ایران الزامی سیاسی (این بار برای مخالفت با استالینیسم) در این کار حس می‌کرده‌اند. از این روست که نوعی گرایش ایدئولوژیک تلویحی در هواداران انطباق با عدم انطباق این الگو در تاریخ شرق (و به طور خاص ایران) مشاهده می‌شود. شاید هماهنگی دیدگاه سیاسی موافق یا مخالف با ارتدکسی مارکسیسم روسی، به ترتیب با کاربرد الگوهای برده‌داری - فنودالیسم یا شیوه تولید آسیایی در ویژگی‌های تاریخی ایران، خود شاهدهی بر این مدعا باشد.*



مفهوم شیوه تولید آسیایی و تعاریف ایران پیش از سرمایه‌داری به مثابه جامعه‌ای آسیایی^۱

مارکس گرفته شده است و در مارکسیسم سابقه طولانی دارد؛ دوم آن که ظاهراً این مفهوم تناقضات نظری و تجربی نظرات مقابل را که ایران را جامعه‌ای فنودالی می‌داند در بر ندارد؛ تناقضاتی چون فقدان اشرافیت زمین‌دار و نهاد سرقی.

تعاریف مارکسیستی در این زمینه کلی است و غالباً به کاربرد غیرانتقادی و موردی این مفهوم در شرایط اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ایران قبل از انقلاب مشروطه محدود می‌شود. در این تعاریف بر اهمیت مالکیت دولتی بر زمین‌های کشاورزی و رواج مالیات - اجاره که ناشی از شرایط عمومی جغرافیایی و آب و هوایی ایران است، تأکید می‌شود. ظاهراً اشکال اصلی این تعاریف آن است که واقعیت‌ها را توضیح نمی‌دهد. مالکیت دولتی زمین، تنها شکل

طی سال‌های اخیر، در عرصه مطالعات مربوط به مسائل ایران، شاهد توجه دوباره به مفهوم شیوه تولید آسیایی بوده‌ایم. این نظر که ایران پیش از مشروطیت جامعه‌ای مبتنی بر تولید آسیایی بوده، در میان محققان علوم اجتماعی، تاریخ‌نگاران اقتصادی و فعالان سیاسی، چه مارکسیست و چه غیر مارکسیست، مقبولیت چشمگیری یافته است. مقبولیت این نظر اساساً ناشی از دو عامل است: نخست آن که هم خود این مفهوم و هم کاربرد معین آن در تاریخ ایران، از

حاکمیت سیاسی در کالبد يك حکومت متمرکز به وجود می آید. دولت آسیایی به خاطر سبّت دوگانه خود در مقام مالك / حاکم، مازاد اقتصادی تولیدکنندگان مستقیم را به صورت مالیات - بهره مالکانه تصاحب می کند. از این رو، روابط تصرف (استثمار) مستلزم روابط طبقاتی نیست، بل که ناشی از اعمال فشار سیاسی محض از جانب دولت است؛ امری که در کل مبنای این شیوه تولید است. دولت آسیایی بازتولید اقتصاد را تأمین و تضمین می کند و در عین حال اساساً مستقل از روابط اقتصادی باقی می ماند. فقدان نهاد مالکیت خصوصی بر زمین و طبقه مالك مستقل از دولت، ویژگی های معرف این مفهوم و تفسیرهای گوناگون آن در نظریه مارکسیستی است.^۵

مفهوم شیوه تولید آسیایی موضوع مباحثه ای دیرین و پیوسته در نظریه مارکسیستی بوده است،^۶ و هدف راهبردی این مباحثه، ارزیابی اعتبار نظری این مفهوم در چارچوب ماتریالیسم تاریخی بوده است؛ بویژه مسئله وجود دولت های خودمختار متمرکز در جوامع اساساً بدون طبقه شرق که هنوز موضوع بحث و بررسی است. مخالفان این مفهوم، نظر دولت به مثابه طبقه اجتماعی را با اصول پذیرفته شده و بنیادین ماتریالیسم تاریخی در تعارض کامل می دانند و خود این مفهوم را يك اشتباه تأسف بار از جانب مارکس ارزیابی می کنند، که ناشی از شناخت ناکافی او از جوامع شرقی بوده و او این شناخت را عمدتاً از نظریه سیاسی غربی پیش از خود به ارث برده است.^۷ از سوی دیگر، هواداران این مفهوم با این که کوشیده اند از راه های گوناگون نظر دولت به مثابه طبقه را تصحیح کنند، این کار را عمدتاً با گسترش مضامین موجود در اظهارات مارکس انجام داده اند.

برخی تعمیم ایده جامعه هیدرولیک و مفهوم دولت آسیایی وابسته به آن را پیشنهاد کرده اند و در نتیجه این مفهوم را هم ارز سایر مفاهیم شیوه های تولید قبل از سرمایه داری در ماتریالیسم تاریخی به حساب آورده اند. دیگران برای حل این مسئله، به جای مالکیت دولتی (کاپیتال)، بر مالکیت اشتراکی (گروندریسه) به مثابه مبنای روابط اجتماعی در جوامع آسیایی تأکید کرده اند؛ نظر اخیر جوامع آسیایی را به مثابه جوامعی در حال گذار بررسی می کند که گذار آن ها از جامعه بی طبقه به جامعه طبقاتی متوقف نشده است.^۸ با این همه کسانی نیز هستند که در پرداختن به این تناقض در ماتریالیسم تاریخی راه ساده ای پیش گرفته اند و کوشیده اند با تغییر نام مالیات به خراج، به منزله مکمل عایدات دولتی از تجارت با شهرهای دور، آن را حل کنند. به این ترتیب، برخی شاگردان پرشور (اما دچار سوء تفاهم) مارکسیسم ساختارگرا از اواخر دهه ۱۹۶۰ «شیوه تولید خراج گزاری» را وضع کردند و آن را بر فهرست بلند شیوه های تولید جدید افزودند.^۹ این تلاش ها در مجموع نتوانست پاسخگوی مسائل نظری حاصل از این مقوله باشد. تمام آن ها وجود شکل های خاصی از روابط اجتماعی را که نتیجه عملکرد دولت های مرکزی است مسلم می انگارند، اما نمی توانند وجود این روابط را در بافت مشخص جوامع آسیایی تبیین کنند. به این نکته بعداً مفصل تر خواهیم پرداخت. گرچه نقد مارکسیستی متعارف مفهوم شیوه تولید آسیایی را

مالکیت ارضی و نوع فراگیر آن نبوده همراه این گونه مالکیت، انواع دیگر مالکیت ارضی و اراضی موقوفه نیز وجود داشته و اندازه و تناسب آن ها در دوره های مختلف متفاوت بوده است.^۲ «طرح آب رسانی» بزرگ و پر اهمیتی نیز وجود نداشته که بتواند نقش اقتصادی را که در این تعاریف به دستگاه دولتی داده می شود، توجیه کند.

از سوی دیگر، تعاریف غیرمارکسیستی بیشتر به مطابقت یا عدم مطابقت این مفهوم با تاریخ ایران می پردازند و تناقضات واقعی یا غیر واقعی گوناگون آن را نشان می دهند، تا بر علمی بودن و بدیع بودن تحلیل های خود تأکید کنند. مفهوم «استبداد موروثی آسیایی» اشرف و نظریه «استبداد ایرانی» و «جامعه کم آب و پراکنده» ی کاتوزیان، جدی ترین و پرنفوذترین این گونه تعاریف است.^۳

هر دو مؤلف بالا، به نبود زراعت آبی اشاره می کنند و آن را ناشی از تأثیر مشخص کم آبی بر ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران می دانند. اما اشرف برداشتی کاملاً سیاسی از مفهوم شیوه تولید آسیایی مارکس دارد و آن را معادل وجه سیاسی آن یعنی استبداد آسیایی می گیرد. از نظر اشرف، دولت آسیایی در ایران بر «مالکیت دیوان سالارانه زمین» و «سرمایه داری دولتی» استوار بوده و وی برای تبیین آن ها از نظریه «موروثی گرایی شرقی» و بر کمک می گیرد. از سوی دیگر، کاتوزیان تنها بر تعریف مارکس از این مفهوم در گروندریسه تکیه می کند و بر جوامع دهقانی «پراکنده» و «خودکفا» به مثابه بنیان استبداد ایرانی، که وجه مشخصه آن حکومت خودکامه و بی قانونی کامل است، تأکید می ورزد. برخلاف اشرف، که «استبداد آسیایی» مارکس و «موروثی گرایی شرقی» و بر دو عنصر اساسی و ضروری نظر خود در مورد «اصل ویژگی تاریخی جامعه ایران» می داند، کاتوزیان مایل نیست به دین خود به مارکس اذعان کند و اصرار دارد که تعریف او «مبنای يك مدل اصیل و علمی» برای درک ویژگی تکامل تاریخی جامعه ایران به دست می دهد.^۴

این اصرار کاتوزیان تنها سهوی ساده یا صرفاً ابزاری برای پیشبرد ادعای بی پایه اش مبنی بر اصالت نظر خود نیست، بل که اقدام عامدانه ایست که برای صحنه گذاشتن بر مخالفت با مارکسیسم لازم بوده است؛ که در واقع علت وجودی کلیت تحلیل اوست. اما پیش از ارزیابی جایگاه نظری و اعتبار «تعاریف مبتنی بر تولید آسیایی» در مورد ایران قبل از سرمایه داری، به اختصار مفهوم شیوه تولید آسیایی مارکس را بررسی می کنیم تا ضمن ارزیابی اهمیت نظری و اعتبار این مفهوم، نحوه تأثیر مستقیم آن را بر این «اصول علمی» و «مدل های اصیل» ادعایی برای تحلیل تاریخ ایران، نشان دهیم.

مفهوم شیوه تولید آسیایی

از نظر مارکس، «شیوه تولید آسیایی» نشانگر ساختار اقتصادی جامعه ای عمدتاً کشاورزی است که از ترکیب مالکیت ارضی و

چادر نشینی (که مشخصه‌های آن شور مذهبی، همبستگی اجتماعی و قابلیت نظامی است) و «فراخ» یا «رفاه و تجمل» شهری (که مشخصه‌های آن رونق اقتصادی، پیشرفت روابط اداری و فراغت فرهنگی است) که به شکل زیرکانه‌ای وارونه شده است. بنا به نظر آندرسن، این دوره‌ها با یکدیگر ناسازگار بودند زیرا تمدن شهری نمی‌توانست در مقابل فتوحات چادر نشینان مقاومت کند و بعد از آن اخوت چادر نشینی نمی‌توانست از چنگ فساد شهری جان سالم به در برد. به این ترتیب، در تاریخ چرخه‌ای از تشکیل و تجزیه دولت‌ها به وجود می‌آمد (همان منبع، ص ۳۶۳).^{۱۱} آندرسن به تبعیت از وی تک می‌نویسد «در دولت ترک برای نخستین بار دو اصل متناقض تکامل سیاسی اسلامی به هماهنگی ساختاری رسیدند» (همان منبع، ص ۳۶۳). تحلیل بعدی آندرسن - که از اثر گیب و باون (اثری کلاسیک در شرق شناسی مدرن)^{۱۲} تأثیر زیادی گرفته است - روشن می‌کند که سازمان نظامی خاص دولت عثمانی و نهادهای وابسته به آن همراه با نظام ملت (یعنی ابداع دیگر این دولت) بود که هماهنگی ساختاری این دو اصل متناقض در جامعه عثمانی را ممکن ساخت و در نتیجه مسیر چرخه‌ای تاریخ اسلامی را به مسیری مستقیم تبدیل کرد.

در تحلیل آندرسن از «دارالاسلام»، تز شرق شناسانه منحصر به فرد بودن غرب به طور ضمنی وجود دارد. اظهارات او درباره ماهیت روابط کشاورزی و ساختارهای جامعه عثمانی این مطلب را ثابت می‌کند. این اظهارات با پرسشی که شالوده کار اوست آغاز می‌شود: چرا سرمایه‌داری در غرب گسترش یافت؟ - پرسشی که بخش جدانشدنی دیدگاه شرق شناسانه است. بنا به نظر آندرسن پاسخ این پرسش در ویژگی مالکیت ارضی فتودالی با ساختار مبتنی بر سلسله مراتب آن است، که در غرب زمینه را برای تسلط اشرافیت زمین دار در روستاها و بورژوازی تجاری مستقل در شهرهای درحال پیدایش فراهم کرد. در مقابل، اقطاع اسلامی فاقد چنین ساختاری بود و شکل‌های وابسته سلسله مراتب فتودالی در جامعه اسلامی تکوین نیافت. سپس آندرسن در تلاش برای تبیین دلیل عدم تحول اقطاع به مالکیت خصوصی نظیر مالکیت ارضی فتودالی، به شریعت اسلامی در زمینه مسائلی چون حقوق و روابط مالکیت بر زمین، بویژه در مورد مسئله وراثت، اشاره می‌کند (همان منبع، ص ۵۰۵).

اشاره به آثار بازدارنده شریعت بر توسعه و تثبیت مالکیت ارضی در جوامع اسلامی امری متداول و معمول است.^{۱۳} از این لحاظ، مهم‌ترین عامل، ارث نبردن انحصاری پسر بزرگتر در شریعت است که سبب قطعه قطعه شدن و تثبیت نشدن مالکیت ارضی می‌شود. اما این نکته با این که مهم است، دلیلی بر رد نهاد مالکیت خصوصی بر زمین نیست. بعلاوه این واقعیت شناخته شده ایست که در عمل در دولت عثمانی و دیگر کشورهای اسلامی، که در واقع بیشتر تابع روابط سیاسی بودند تا مذهبی، قواعد شریعت در مورد واگذاری اقطاع به نظامیان عملاً به ندرت اجرا می‌شد. شرایط حاکم بر واگذاری اقطاع و تداوم تصرف اقطاع دار کاملاً به رابطه بین او و سلطان حاکم بستگی داشت؛ رابطه‌ای که بیان کننده قدرت سیاسی و نظامی نسبی

به مثابه مقوله‌ای نظری و نشانگر یک شیوه تولیدی مستقل در چارچوب ماتریالیسم رد کرده است، اما «آسیایی گرایی» به صورت یک ساختار استدلالی که دلالت بر وجوه اجتماعی متمایز و در عین حال نامتعیین در گذشته و حال دارد، همچنان در بیشتر نوشته‌های مارکسیستی درباره جوامع آسیایی دیده می‌شود. زیرا، منتقدان هیچ‌گاه نتوانسته‌اند به مسائل نظری و مفهومی برخاسته از بررسی تکامل تاریخی شکل بندی‌های اجتماعی غیر اروپایی پاسخ دهند. گرایش‌های غالب در تحقیقات مارکسیستی - یعنی تعمیم فراگیر مفهوم شیوه تولید فتودالی و نقطه مقابل آن یعنی تعاریف آسیایی که اساساً بر خصلت اروپامداری ماتریالیسم تاریخی تأکید دارد - دستاوردی بیش از تاریخ نگاری‌های سیاسی ناقص و پراکنده نداشته است.

اثر آندرسن درباره «دارالاسلام» نمونه بارزی از این امر است (آندرسن، ۱۹۷۴، صص ۳۹۷-۳۶۱). این اثر هدفی دوگانه دارد: از یک سو، از راه تقابل، زمینه تاریخی را برای تأکید مجدد بر خصلت اساساً اروپامدار مفهوم شیوه تولید فتودالی فراهم می‌سازد و از سوی دیگر مفهوم شیوه تولید آسیایی را رد می‌کند. در زمینه اول، آندرسن عمدتاً با نوشته‌های شرق شناسان قدیم و جدید درباره ماهیت حکومت و اقتصاد عثمانی توافق نظر دارد، با این که این نوشته‌ها آشکارا تأییدی بر مفهوم شیوه تولید آسیایی است. در مورد دوم، وی در چارچوب تبارشناسی این مفهوم در نوشته‌های مارکس، انتقادی بسیار قوی از نوشته‌های شرق شناسان ارائه می‌کند. حاصل این دو موضع ناسازگار در مقاله آندرسن سنتز نیست، بل که تناقضی است که در سراسر تحلیل وی ریشه می‌دواند، و او ظاهراً می‌خواهد با ابراز تردید درباره «ماهیت شیوه‌های تولید غالب در شکل بندی اجتماعی اسلامی» بر این معضل غلبه کند. اما تردید آندرسن راه حلی ارائه نمی‌کند، بل که او در بررسی گویای خود درباره تکامل تمدن اسلامی، به پیش فرض‌های نظری شیوه تولید آسیایی باز می‌گردد. آندرسن برای تعاریف فتودالی و آسیایی جوامع غیر اروپایی اهمیتی قائل نیست و آن‌ها را به لحاظ نظری و تجربی اشتباه آمیز می‌داند. انتقاد وی در مورد شیوه تولید آسیایی متکی بر همان بحث‌های متداول است و این مفهوم را به خاطر عدم انسجام استدلالی نمی‌پذیرد. آندرسن به تناقض‌های نظری مفهوم توأمان مالیات - بهره مالکانه اشاره می‌کند، اما این نکته که فقط به تصادف در توضیحات وی آمده، نمی‌تواند اهمیت بیش از اندازه‌ای را که او در مراحل قبل و بعدی تحلیل خود به دولت و روابط سیاسی می‌دهد جبران کند. زیرا چنان که به زودی خواهیم دید، تحلیل او از «دارالاسلام» نسخه معکوس شیوه تحلیل او از تولید فتودالی است - که این نیز به نوبه خود محور تحلیل او درباره ریشه‌ها و شکل‌گیری دولت مطلقه در اروپاست. به همین ترتیب، در بررسی آندرسن تمامی دوره تاریخ عثمانی نیز به صورت نمود نظامی گرایش‌های تمرکزگرایانه درون دولت تبیین می‌شود.

آندرسن مضمون اصلی تحلیل «وی تک» از دولت عثمانی را می‌پذیرد.^{۱۴} به نظر او، این مضمون همان فرمول مشهور ابن خلدون است، یعنی تقسیم تاریخ اسلامی به دوره‌های متناوب «عصبیت»

آن‌ها بود.

اما قسمت اعظم این نکات در برداشت گیب و بلاون از دولت عثمانی، که آندرسن عمدتاً با آن موافق است، نهفته است. آندرسن به پیروی از این نویسندگان اقطاع اسلامی را نهادی سیاسی و بخشی از سازمان مالی دولت و اقطاع‌دار را کارمند دولت و جزئی از دولت می‌داند. بسیار بدیهی است که این برداشت از اقطاع در بردارنده شرایط وجودی مالیات - بهره مالکانه به عنوان شکل بهره‌کشی وابسته به آن است. بنابراین، قیود مکرر آندرسن و تردید او در مورد خصلت شیوه‌های غالب تولید در جوامع اسلامی تناقضی را که در نوشته اوست حل نمی‌کند: تناقض بین نقد او از مفهوم شیوه تولید آسیایی و درک او از تحول جامعه اسلامی. زیرا آندرسن عملاً شرایط وجودی مفهوم شیوه تولید آسیایی را از نومی سازد و آن‌ها را در چارچوب شرق‌شناسانه از نو تعریف می‌کند.

چنان‌که اشاره شد، نقد متعارف مارکسیستی از مفهوم شیوه تولید آسیایی بر مسئله دولت - طبقه متمرکز است و به عدم انسجام استدلالی آن اشاره می‌کند.^{۱۴} این اشاره، هرچند لازم است، به هیچ‌روی برای نقد کارآمد این مفهوم کافی نیست. با توسل به کارکرد اقتصادی دولت مبتنی بر شیوه تولید آسیایی، که ویژگی‌اش در دفاع متعارف از این مفهوم^{۱۵} است، می‌توان این عدم انسجام را - دست‌کم به‌طور صوری - اصلاح کرد، زیرا در این مورد نیز، همانند شیوه تولید فئودالی، قدرت دولتی برای تضمین روابط غیراقتصادی (یعنی روابط حقوقی - سیاسی) استثمار کافی است. اختلاف این دو، نه در خصیصه، که در شکل روابط استثمار در هر یک است: بهره مالکانه فئودالی و مالیات - بهره مالکانه. این دو به صورت دوگونه از شالوده‌ واحدی از روابط اجتماعی ظاهر می‌شوند: روابط سیاسی مبتنی بر استثمار و اخذ مازاد.

بالی بار در مقاله پرنفوذ خود به نام «مفاهیم بنیادی ماتریالیسم تاریخی» (آلتوسر و بالی بار، ۱۹۷۰، صص ۳۰۸-۱۹۹، بویژه، صص ۲۲۴-۲۰۹) این موضع را می‌پذیرد. بالی بار مفهوم شیوه تولید آسیایی را در چارچوب شرایط شکل‌گیری آن در نوشته‌های مارکس بررسی می‌کند. به اعتقاد وی، در آن شرایط، این مفهوم جایگاه نظری مشابهی با مفاهیم سایر شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری دارد. همه این مفاهیم، وسیله‌ای برای روشن کردن ویژگی شیوه تولید سرمایه‌داری است و این را با بررسی فرآیند تاریخی پیچیده انتقال از روابط غیراقتصادی تصرف به روابط اقتصادی تصرف، به شیوه گذشته‌نگر (از حال به گذشته) انجام می‌دهد (بالی بار، همان منبع، صص ۲۲۰-۲۱۸). بالی بار سپس می‌گوید که نظر مارکس اساساً متوجه فرآیند تولید ارزش اضافی در مقابل کار / محصول مازاد در شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری است. در نوشته‌های مارکس، قدرت تولیدی سرمایه در تقابل با نقش دولت در شیوه تولید آسیایی نشان داده می‌شود. هر دو «دارای قدرت برای به کار انداختن نیروی کارند»: یک «نیروی سازنده» که ذاتی دولت و سرمایه است و کار را به کار اجتماعی تبدیل می‌کند. بنا به نظر بالی بار، نیروی سازنده دولت در شیوه تولید آسیایی ناشی از ناهم‌زمانی کار مازاد و کار لازم است؛ عدم انطباق فرآیند کار و فرآیند تولید که ویژگی ساختاری تمام

شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری است. در مقابل، خصیصه شیوه تولید سرمایه‌داری انطباق «زمانی» و «مکانی» این دو فرآیند است (همان منبع صص ۲۲۲-۲۲۱).

به اعتقاد بالی بار، فرق شیوه‌های تولید سرمایه‌داری و پیش از سرمایه‌داری در انطباق / عدم انطباق کار لازم و کار مازاد نهفته است. بنا به گفته خودش:

نکته اساسی در تمام تحلیل مارکس از شیوه تولید سرمایه‌داری در کاپیتال... شکل دیگری از بیان کلمه به کلمه انطباق فرآیند کار و فرآیند تولید ارزش است. تمایز بین سرمایه ثابت و سرمایه متغیر که معرف فرآیند تولید ارزش است، همواره متناظر با تمایز بین نیروی کار و وسایل تولید خاص آن فرآیند کار است (همان منبع، صص ۲۲۲).

انطباق / عدم انطباق را نحوه ترکیب عوامل فرآیند تولید در شیوه‌های تولید سرمایه‌داری تعیین می‌کند: شکل‌های ترکیب روابط مالکیت و روابط واقعی اخذ مازاد. به این ترتیب، بالی بار نتیجه می‌گیرد که در شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری یک «گسست زمانی و مکانی» بین فرآیندهای کار و تولید وجود دارد که ناشی از شکل‌های خاص ترکیب آن‌هاست: در واقع شکل دوگانه روابط مالکیت یعنی «تصرف» و «مالکیت» بدان معناست که اعمال فشار اقتصادی نمی‌تواند سبب تصرف کار مازاد شود. بنابراین، مداخله روابط سرکوب‌گرانه غیر اقتصادی (یعنی روابط سیاسی، قانونی و ایدئولوژیک) در فرآیند تولید لازم می‌آید (همان، صص ۲۲۲-۲۲۱). تحلیل بالی بار این نظر را پیش می‌نهد که در شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری قدرت دولتی مستقیماً در مسائل اقتصادی مداخله می‌کند و شکل‌های اجتماعی تبدیل شده، یعنی روابط تولیدی، تنها به صورت غیرمستقیم شکل اقتصادی می‌گیرد. بنا به نظر وی، این روابط «مستقیماً اقتصادی» نیست «بل که به صورتی مستقیم و تجزیه‌ناپذیر سیاسی و اقتصادی است». این ادعای تناقض‌آمیز نیز برای تز ماتریالیستی استوار است که «در تحلیل نهایی اقتصاد عامل تعیین‌کننده است». تصور بر این است که در ساختار شیوه تولید روابط اقتصادی موقعیت مسلطی به روابط سیاسی می‌بخشد. بدین ترتیب، به رغم گسست ذاتی بین فرآیند کار و فرآیند تولید، تسلط روابط سیاسی تضمین می‌شود، در حالی که این امر در واقع بدان معناست که روابط تولیدی تأثیری بر عملکرد فرآیند کار ندارد و فرآیند کار یک واحد اقتصادی عملاً خودمختار است. این نکته نتایج مهمی برای کوشش بالی بار به منظور بازسازی مفاهیم کلاسیک مارکسیستی در باب شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری دارد. این بدان معناست که تقسیم کار لازم و کار مازاد، یعنی مضمون اصلی بحث وی، تابعی از ساختار شیوه تولید نیست، بل که با توسل به قهر سیاسی از کل محصول استنتاج می‌شود، یعنی این محصول یا کار مازاد را استثمارگری که خود خارج از فرآیند تولید قرار دارد، با توسل به زور سیاسی می‌گیرد. بنابراین، شکل‌های متحول این رابطه اجتماعی (یعنی بهره مالکانه فئودالی، مالیات - بهره مالکانه، خراج و غیره) صرفاً تبعات روابط سیاسی است. اما این نکته به نوبه خود نحوه ترکیب روابط و نیروهای تولیدی

خاص ساختار این شیوه‌های تولید را مورد پرسش قرار می‌دهد، یعنی «شکل دوگانه» روابط مالکیت پیش از سرمایه‌داری که بر تمایز بین «تصاحب اقتصادی» و «مالکیت قانونی» استوار است.

تزماتریالیستی تعیین‌کننده بودن اقتصاد در تحلیل نهایی، پیش فرض اصلی بالی بار در بازسازی مفاهیم روابط تولیدی پیش از سرمایه‌داری است. بدون این تزم، نقش اقتصادی محول شده به دولت و روابط سیاسی در ساختار این شیوه‌های تولید قابل دوام نیست. «تعیین‌کنندگی اقتصاد در تحلیل نهایی» موضوع بررسی‌های دقیق زیادی در مارکسیسم معاصر بوده است، که بخشی از آن را خود بالی بار شروع کرد و منتقدان، به دلایلی که خارج از حیطه اصلی این بررسی است، آن را متناقض و غیرقابل دفاع یافته‌اند.^{۱۶} اما پاسخ بالی بار به اعتراضاتی که به نظریه او در مورد این تزم صورت گرفت، موجب عقب نشینی وی از موضع اولیه خود و محول کردن پیامد این فرآیند به خصلت تعیین‌کننده مبارزه طبقاتی شد. ولی انتقادات مطرح شده در صفحات پیشین، بر استدلال اخیر بالی بار نیز وارد است.^{۱۷} استدلال دفاعی بالی بار در مورد شیوه تولید آسیایی نتایج بدتری به بار می‌آورد، زیرا چنان که دیدیم، در این شیوه نه طبقاتی وجود دارند که به مبارزه با یکدیگر برخیزند و نه سیاسی، جز آن چه از دولت ناشی می‌شود؛ دولتی که موجودیتش صرفاً ناشی از ضرورتی عملی است.

به این ترتیب، کوشش بالی بار برای بازسازی مفهوم روابط اجتماعی تولید پیش از سرمایه‌داری در کل، به رغم باریک بینی‌اش، از همان تناقضات عمده نظری مفاهیم مارکسیستی کلاسیک در مورد شیوه تولید پیش از سرمایه‌داری رنج می‌برد. موقعیت مسلطی که او در تحلیل فرآیندهای کار و شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری به قدرت دولتی می‌دهد، عملاً تفاوت‌های ساختاری این فرآیندها را به شکل‌های مختلف توزیع قدرت سیاسی در شکل‌بندی‌های اجتماعی پیش از سرمایه‌داری تنزل می‌دهد. مثلاً بهره مالکانه فئودالی و مالیات - بهره مالکانه، به دوگونه متفاوت از یک ساختار روابط اجتماعی جلوه گر می‌شوند. یعنی این دو رابطه استثماری صرفاً آثار خاص دو شکل متفاوت قدرت دولتی بر اقتصادهای کشاورزی در شکل‌بندی‌های اجتماعی پیش از سرمایه‌داری اند که خصلت آن‌ها عدم جدایی تولیدکنندگان مستقیم از زمین است - خصلتی که دقیقاً بنیاد درک «انسان‌شناختی» از مالکیت است و جدایی «مالکیت اقتصادی» از «مالکیت قانونی» را در ساختار شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری مسلم می‌انگارد.

نوشته بالی بار، به رغم نواقص آن، جایگاه مهمی در مباحثه پیرامون موقعیت نظریه مارکسیستی در رابطه با شیوه‌های تولید دارد. این نوشته به روشنی نشان می‌دهد که نقد مفهوم شیوه تولید آسیایی، اگر بخواهد بر محدودیت‌های نظری یک بحث سنتی فائق آید، باید مفهوم غیر اقتصادی از روابط اجتماعی تولید در شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری را مورد سؤال قرار دهد. این مفهوم در بحث‌های مارکسیستی کلاسیک و معاصر در باب شکل‌بندی‌های اجتماعی پیش از سرمایه‌داری در شرق و غرب به نحو یکسان مسلط بوده است.

در میان نقدهایی که در پی نوشته بالی بار درباره نظریه شیوه‌های تولید نوشته شد، اثر هیندس و هرست به خاطر نقش آن در گسترش و فراتر بردن مرزهای نظری بحث مارکسیستی در باب شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری، نقش برجسته‌تری دارد. در این اثر، طرح و مورد سؤال قرار دادن انسجام نظری مفهوم توأمان مالیات - بهره مالکانه سرانجام به رد مفهوم روابط تولیدی پیش از سرمایه‌داری در مارکسیسم کلاسیک می‌انجامد. مؤلفان با به کار بردن شیوه استدلال و اثبات برگرفته از گفتمان نظری کاپیتال، می‌گویند ساخت نظری مفهوم روابط تولیدی پیش از سرمایه‌داری در نوشته‌های مارکس با بیان تئوریک که او در این اثر به کار می‌برد سازگار نیست. آنان همچنین بر این باورند که بیان تئوریک کاپیتال در شیوه استدلال و اثباتی که در آن به کار گرفته شده حاوی عناصری برای ساختار شکنی و بازسازی مفاهیم روابط تولیدی پیش از سرمایه‌داری است. بنابراین، نظریه‌پردازی مارکس درباره ساختار و بازتولید شیوه تولید سرمایه‌داری در کاپیتال نقطه آغاز تحلیل آن‌هاست.^{۱۸}

بنا به نظر هیندس و هرست، در نظریه مارکسیستی شالوده‌هر شیوه تولیدی با مجموعه معینی از روابط تولیدی ساخته می‌شود که در توزیع وسایل تولید به واحدهای تولید و توزیع محصول فرآیند کار در شکل‌بندی اجتماعی نقش تعیین‌کننده دارند: بدین گونه که روابط تولیدی بر حسب رابطه تصرف یا عدم تصرف همه یا بخشی از وسایل تولید لازم برای فرآیند کار جایگاه عوامل (اجزای) اقتصادی را در ساختار طبقاتی تعیین می‌کند. این تعریف از مفهوم شیوه تولید بر چند پیش فرض استوار است: نخست، یگانگی مالکیت اقتصادی و مالکیت قانونی در ساختار شیوه تولید و در نتیجه ضرورت تناظر بین روابط تولید و فرآیند کار، و دوم مکانیزمی برای تصاحب مازاد تولید که ماهیت اقتصادی دارد و دربرگیرنده رابطه تصرف و جدایی از تمام یا بخشی از وسایل تولید است.

این بحث متضمن رد «عدم جدایی» کار از وسایل تولید است که پایه مفهوم مارکسیستی کلاسیک روابط اجتماعی تولید در شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری است. ایده «تصرف در جدایی» دربرگیرنده شکل‌هایی از روابط اقتصادی است که مبتنی بر جدایی تولیدکنندگان مستقیم از وسایل تولید، یعنی شالوده روابط تصرف در شیوه تولیدی، است. فرآیند تحول مالکیت قانونی به مالکیت اقتصادی، مالکیت به تصرف، فرآیندی اقتصادی است. این فرآیند حاوی شکل‌هایی از مبادله اقتصادی است که شکل‌های غیر اقتصادی تصاحب مازاد را دربر نمی‌گیرد.

هرست و هیندس معتقدند که مفاهیم کلاسیک مارکسیستی روابط اجتماعی تولید در شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری چنین تعریفی از روابط تولیدی را دربر نمی‌گیرد. این مفاهیم موقعیت ساختاری ندارد، بل که مقوله‌هایی سیاسی است و از شیوه توزیع قدرت سیاسی در جوامع پیش از سرمایه‌داری ناشی می‌شود و نمی‌تواند بر عملکرد فرآیند کار، چه در زمین اجاره‌ای دهقانی و چه در کمون روستایی، اثر بگذارد. در نتیجه، ویژگی مفاهیم شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری در مارکسیسم کلاسیک، گسست بین روابط تولیدی و واحد تولید است؛ گسستی که نتیجه درهم آمیختن

بازمی‌گردیم ولی باید توجه داشت که این نوشته‌ها چه از نظر شکل و چه به لحاظ محتوا همگن نیست. این نوشته‌ها حاوی برداشت‌های متفاوتی از رابطه بین سیاست و اقتصاد و دیدگاه‌های گوناگونی درباره‌ی خاستگاه دولت استبدادی است. مثلاً نظری دربارۀ رابطه سیاست و اقتصاد در هندوستان پیش از استعمار با نظراتش درباره‌ی جامعه‌ی کشاورزی - آبی تفاوت اساسی دارد. مارکس در مورد جوامع دهقانی هند می‌گوید که «تجزیه و بازسازی جامعه‌ی آسیایی» بر «عناصر اقتصادی جامعه» تأثیر نمی‌گذارد. بنا به نظری، این امر ناشی از «سادگی سازمان تولید در این جوامع خودکفاست که همواره به همان شکل خود را بازتولید می‌کنند». مارکس نتیجه می‌گیرد که «این سادگی کلید درک راز تغییرناپذیری جوامع آسیایی است.... ساختار عناصر اقتصادی جامعه در مقابل ابرهای توفان‌زای آسمان سیاسی دست نخورده می‌ماند» (کاپیتال جلد ۱، ۱۹۷۰، ص ۳۵۸). این مضمون نخستین بار در مقاله‌ی مارکس درباره‌ی «حاکمیت بریتانیا در هند» ظاهر و سپس در کاپیتال تکرار می‌شود. مارکس در این جا می‌گوید که در جوامع آسیایی رابطه‌ی ذاتی بین ساختارهای سیاسی و اقتصادی وجود ندارد. ساختار اقتصادی، متشکل از جوامع دهقانی خودکفا، جدا از هم و کوچک است که مستقل از ساختار سیاسی خود را بازتولید می‌کند. دولت از بالا کنترل اقتصاد را در دست دارد و دگرگونی‌های ناگهانی ساختار روابط سیاسی ارتباطی با عملکرد ساختار اقتصادی ندارد. با وجود این، از لحاظ شیوه‌ی بهره‌کشی، دولت نقش فعال و مهمی بازی می‌کند. دولت جوامع دهقانی را از طریق اخذ مالیات جنسی که غالباً بیش از تمام مازاد اقتصادی افزون بر حداقل معاش است، استثمار می‌کند و انگیزه‌ی برای دهقانان برای تولید مازاد و درگیر شدن در روابط مبادله باقی نمی‌گذارد. بنابراین، استفاده‌ی دولت از کار دهقانان و نبودن حدی اقتصادی برای استثمار - میزان مالیات جنسی دلخواه بود و بستگی به نیازهای مالی دولت داشت - امکان به وجود آمدن بازار را در این شیوه‌ی تولیدی محدود می‌کند. مارکس در جای دیگری از کاپیتال همین مضمون را گسترش می‌دهد و می‌گوید که استثمار ممکن است چندان شدید باشد که برای مدتی مدید مانع از رشد نیروهای تولیدی شود (کاپیتال جلد ۳، ۱۹۷۱، ص ۷۹۶).

روشن است که این برداشت از رابطه‌ی دولت و اقتصاد در جوامع آسیایی مستلزم شکلی از دولت و قدرت دولتی است که با شکل‌های آن در جامعه‌ی آبی - کشاورزی متفاوت است؛ یعنی جامعه‌ی بی که در آن دولت نه تنها خارج از اقتصاد قرار دارد بل که از بیرون بر جامعه تحمیل می‌شود (مثلاً در نتیجه‌ی استیلای نظامی بر سرزمینی که ساکنان آن فاقد دولت بوده‌اند). دولت در این جوامع به وسیله‌ی روابطی غیر از روابط سازنده‌ی شکل‌بندی اجتماعی بنیان‌نهاده می‌شود. روابط استثمار، مفهوم توأمان مالیات - بهره‌ی مالکانه، از طریق گسترش سلطه‌ی سیاسی یک دستگاه دولتی به جامعه‌ی از تولیدکنندگان مستقیم که روابط دولتی ندارند، تضمین می‌شود.

در گروندریسه (۱۹۷۴، صص ۴۷۳-۴۷۲) با تعریف متفاوتی از مفهوم شیوه‌ی تولید آسیایی روبرو هستیم. در این جا مارکس برخلاف

غلط روابط تولیدی با شرایط غیراقتصادی موجودیت آن‌هاست. این مؤلفان نتیجه می‌گیرند که مفاهیم این شیوه‌های تولیدی از حیث نظری انسجام ندارد.

روابط سیاسی، این عدم انسجام نظری شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری را جبران می‌کند، یعنی با وارد کردن قدرت دولتی در ساختار این مفاهیم، روابط سیاسی می‌تواند به منزله‌ی روابط تصرف مازاد عمل نماید و ارتباط بین نیروها و روابط تولیدی را حفظ کند. با وجود این، در شیوه‌ی تولید آسیایی، وضع اندکی متفاوت است. در این جا با گنجانیدن یک دستگاه دولتی که ضرورتی صرفاً کارکردی دارد در ساختار این مفهوم، نمی‌توان ارتباط بین نیروها و روابط تولیدی را حفظ کرد. چون مفهوم توأمان مالیات - بهره‌ی مالکانه، یعنی روابط اجتماعی تولید در شیوه‌ی آسیایی، دربرگیرنده‌ی روابط طبقاتی نیست و نمی‌تواند وجود دولتی را که بر آن متکی است تبیین کند. مفهوم شیوه‌ی تولید آسیایی نه تنها انسجام نظری ندارد، بل که به لحاظ استدلالی نیز اجزای متشکله‌ی آن با هم سازگاری ندارند (هیندس و هرست ۱۹۷۷، صص ۴۳-۴۲).

هیندس و هرست می‌گویند که وارد کردن دولت در فرآیند تولید اقتصادی، تنها راه حلی صوری برای عدم انسجام نظری این مفهوم به دست می‌دهد. این راه حل شرایط وجود مالیات - بهره‌ی مالکانه را توضیح می‌دهد، ولی از توضیح روابط طبقاتی عاجز است، مگر روابطی که به وسیله‌ی روابط تسلط و انقیاد سیاسی - قانونی میان دو گروه اجتماعی متضاد تعیین می‌شود: اجتماع بزرگی از استثمار شده‌ها متشکل از توده‌ی تولیدکنندگان مستقیم و اجتماع کوچک بهره‌کشان، شامل اقلیت ممتازی که دستگاه دولتی را کنترل می‌کند و قدرت دولتی را به نفع خود به کار می‌بندند. وحدت این دو اجتماع متضاد که در واقع ساختار شکل‌بندی اجتماعی آسیایی را تشکیل می‌دهد، صرفاً از طریق مداخله‌ی دولت در فرآیند تولید اقتصادی حفظ می‌شود. هر شکل‌بندی اجتماعی که ساختار آن چنین خصوصیاتی داشته باشد، دربرگیرنده‌ی روابط طبقاتی نیست و ایده‌ی دولت متمرکز در جامعه بدون طبقه از نظر منطقی غیرممکن است (هیندس و هرست ۱۹۷۵، صص ۲۰۶-۲۰۱).

آنان سپس می‌گویند که در نظریه‌ی مارکسیستی، دولت ابزار حاکمیت طبقاتی و سازمان‌دهنده‌ی سلطه‌ی طبقاتی است. بنا به این نظریه، وجود دولت نیازمند وجود مجموعه‌ی معینی از روابط تولیدی است که از تملک یا عدم تملک وسایل تولید ناشی می‌شود. مفهوم شیوه‌ی تولید آسیایی چنین روابطی را دربر نمی‌گیرد. در این جا، روابط تولیدی حاصل قدرت دولتی است و از طریق آن برقرار می‌شود. به این ترتیب، استثمارگران و استثمارشدگان حول شیوه‌ی ای از بهره‌کشی سازمان می‌یابند که از طریق عامل دولت عمل می‌کند. بنابراین در جوامع آسیایی طبقات اجتماعی و روابط تولیدی از عملکرد دولت ناشی می‌شوند. در این جوامع حیطه‌ی اقتصادی یا اجتماعی مستقل از دولت وجود ندارد. دولت استبدادی جوهر جامعه‌ی آسیایی است (همان منبع).

حال به نوشته‌های مارکس درباره‌ی شیوه‌ی تولید آسیایی

کاتوزیان بحث خود را با نقد کاربرد الگوهای عام و انتزاعی در ویژگی‌های خاص تاریخ ایران آغاز و بر «مشابهت‌های روش شناختی شگفت‌انگیز میان نظرات طرفداران فتودالیسم و طرفداران استبداد شرقی» تأکید می‌کند. او بر این باور است که این دو شیوه تحلیل مبتنی بر «تعمیم نظریه‌های انتزاعی و عام» است، و «این ضعف روش شناختی بزرگ» آن‌هاست (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص. ۵۰). بنابراین می‌کوشد «از فواید عملی سهل‌انگاری روشنفکرانه درگذرد و رنج جستجوی مدل‌ها و نظریه‌هایی را بر خود هموار کند که می‌تواند بر دانش راستین ما از جهان بیفزاید» (همان، ص. ۴۸). حاصل این تلاش دو مفهوم «استبداد ایرانی» و «جامعه کم‌آب و پراکنده» است که به عنوان «پایه‌های اولیه یک مدل» در نظر گرفته می‌شود که ظاهراً توان تبیین ویژگی‌های تاریخی جامعه ایران را دارد، بدون اینکه به دام «تعمیم‌های غیر علمی» بیفتد (همان، ص. ۳۴۹).

بنابراین، مدل کاتوزیان دو جزء دارد: یک ساختار سیاسی و یک ساختار اقتصادی که به ترتیب با عناوین «استبداد ایرانی» و «جامعه کم‌آب و پراکنده» تعریف می‌شود. مفهوم استبداد ایرانی اشاره به دولت متمرکزی دارد که مشخصه آن یک دستگاه دیوان‌سالاری عظیم و اعمال مستبدانه قدرت است؛ جامعه کم‌آب و پراکنده نیز توصیف یک ساختار اقتصاد کشاورزی است که متشکل از اجتماعات اقتصادی خودکفا و منزوی است. نیروی سیاسی خودکامه دولت این دو جزء مدل علمی کاتوزیان را به هم می‌پیوندد؛ این جبر سیاسی خاستگاه روابط کسب‌مآزاد نیز هست، اما این روابط سیاسی هیچ پایه‌ای در ساختار اقتصادی ندارد. در حقیقت، کاتوزیان بر استقلال کامل شکل‌های سیاسی و اقتصادی تأکید می‌کند:

کشاورزی و روستاییان ایران برای تأمین و تنظیم آب یا چیزهای دیگر به دولت وابسته نبودند. این دولت بود که بر مآزاد محصولات کشاورزی که یا مستقیماً و یا به‌طور غیرمستقیم از طریق مالکان و تیولداران، وصول می‌کرد به واحدهای روستایی پراکنده و منزوی وابسته بود. این احتمالاً منشأ دولت استبدادی است که با اتکا به مراکز شهری و پایگاه‌های نظامی‌ای که از طریق شبکه حمل‌ونقل سراسری با یکدیگر ارتباط داشتند، بر روستای پراکنده مولد محصولات کشاورزی تسلط می‌یافت. (همان، ص ۳۴۹)

این شرح مختصر نشان‌دهنده شباهت نزدیک مدل ظاهراً «بدیع» کاتوزیان از تاریخ ایران با مفهوم شیوه تولید آسیایی مارکس است. در هر دو مدل، یک دولت استبدادی فرض می‌شود که خارج از کل جامعه قرار می‌گیرد، از این‌رو هر دو مدل مدعی استقلال کامل ساخت‌های سیاسی و اقتصادی‌اند. در حقیقت، نظر کاتوزیان درباره خاستگاه و شرایط وجود استبداد ایرانی (جزء سیاسی مدل علمی واصل‌وی) بازآفرینی دقیق دیدگاه‌های مارکس است و همان تناقض‌ها را نیز دربردارد:

این نیروی مادی (دولت استبدادی) در ابتدا عشایر مهاجم بودند، و پس از آن عشایر داخلی و مهاجر که موفق شدند در مقاطع مختلف

نظرش در کابیتال که بر مالکیت دولتی تأکید داشت (جلد ۱، ۱۹۷۰، صص ۳۵۸-۳۵۷)، بر رواج مالکیت اشتراکی / قبیله‌ای تأکید دارد. چنانکه پیشتر اشاره شد، این اظهارات علت اصلی تجدید علاقه به مفهوم شیوه تولید آسیایی در سالهای اخیر است. کسانی که این تغییر تأکید را می‌پسندند بر خصلت‌گذرای مالکیت ارضی اشتراکی تأکید می‌کنند و در نتیجه این مفهوم را در بافت یک فرآیند تحول و تکامل جهانی قرار می‌دهند: گذار از شیوه تولید اشتراکی اولیه به شیوه تولید باستانی. به‌طور کلی، استدلال اصلی بحث آن است که در شرق فرآیند گذار بر اثر مداخله نیروهای خارجی و بیش از همه به دلیل جنگ‌های قبیله‌ای دچار وقفه شده و این امر به قرار گرفتن دولت‌های قوی و متمرکز در رأس جوامع دهقانی و تثبیت و رکود این جوامع انجامیده است. بنابراین، وجود دولت‌های قوی و متمرکز مانع از توسعه نیروهای تولیدی شده و سدی در برابر فرآیند گذار از جامعه بی طبقه به جامعه طبقاتی فراهم آورده است.^{۱۱}

تأکید بر مالکیت ارضی اشتراکی به عنوان شالوده تولید کشاورزی در جوامع آسیایی می‌تواند مبنایی برای شکل‌های معینی از روابط اجتماعی در بافت مقوله مالیات - بهره مالکانه باشد. اما اولویت نظری ایده دستگاه دولتی بیرونی در ساختار مفاهیم این روابط، مشکلات نظری حل‌ناشدنی دیگری ایجاد می‌کند. نخست آنکه، چنانکه پیشتر گفته شد، مفهوم شکل‌بندی اجتماعی به صورت جامعه‌ای از تولیدکنندگان مستقیم با روابط سیاسی / قانونی بیرونی منطقاً ممکن نیست. فقدان روابط سیاسی / قانونی در هر شکل‌بندی اجتماعی موجب تنزل آن به یک ساختار اقتصادی می‌شود، به نحوی که با همین ساختار اقتصادی نیز شناخته می‌شود. دوم آنکه، مجموعه روابط تولیدی برخاسته از مالکیت ارضی اشتراکی متضمن روابط طبقاتی اقتصادی نیست. در نتیجه، واحد اشتراکی تولید به صورت زیربنای اقتصادی خودمختاری ظاهر می‌شود که به معنای واقعی کلمه از تمام کارکردهای تولیدی و توزیعی یک شیوه تولید برخوردار است. این امر سبب می‌شود که واحد تولید با شیوه تولید یکسان انگاشته شود. این نکته خصلت عام مطالعاتی است که بر اهمیت شیوه تولید اشتراکی در جوامع آسیایی تأکید می‌کند.

تعریف ایران به عنوان یک جامعه آسیایی

مفاهیم «استبداد موروثی آسیایی» اشرف و «جامعه کم‌آب و پراکنده» کاتوزیان نیز متضمن نظریه‌ای از دولت است که خارج از اقتصاد و کل شکل‌بندی اجتماعی قرار دارد. بنابراین در فرآیندی تاریخی که در تحلیل‌های آنان ترسیم می‌شود، آثار مستمر این نیروی خارجی بر ساختار اقتصادی ایران آسیایی نشان داده می‌شود. «استبداد موروثی آسیایی» و «جامعه کم‌آب و پراکنده» هر دو مفاهیمی است که برای تبیین این رابطه یکطرفه بین دولت استبدادی و اقتصاد در ایران آسیایی طی دوره‌ای بیش از دو هزار و پانصد سال، طرح شده است.

مازاد جمعی چندان بزرگی تولید می‌کردند که در صورت تصاحب آن به وسیله یک نیروی سازمان یافته بیرونی (منطقه‌ای یا کشوری) می‌توانست برای جلوگیری از تجزیه قدرت سیاسی - اقتصادی به کار رود. (همان، ص ۳۴۹)

در کانون بحث کاتوزیان، نظر مازاد اقتصادی جمعی است که توسط اجتماعات منفرد روستایی تولید و به وسیله دولت تصاحب می‌شود و بدین ترتیب تسلط فراگیر دولت بر جامعه دوام می‌یابد. اما این الگو کلی تر از آن است که ویژه جامعه ایران باشد. همان گونه که قبلاً اشاره شد، پیش از این مارکس در نوشته‌های خود درباره روابط زراعی در جوامع آسیایی درباره آن سخن رانده بود. مارکس می‌گوید که اجتماعات روستایی خودبسنده و منزوی خاستگاه مازاد اقتصادی جمعی است که توسط دولت، به مثابه نیروی خارجی که بر فراز جامعه ایستاده است، تصاحب می‌شود. فقدان مازاد قابل عرضه در بازار و روابط مبادله در بخشی از این جوامع باعث می‌شود که بازتولید آن‌ها در همان مقیاس قبلی باشد، و بدین ترتیب رکود اقتصادی و ایستایی اجتماعی دوام می‌یابد. اما این پدیده که برای مارکس «کلیدی برای گشایش راز شرق به طور عام است»، از نظر کاتوزیان شالوده یک الگوی بدیع «علمی» برای تبیین ویژگی‌های تاریخی جامعه ایران است.

اما بین تحلیل‌های مارکس و کاتوزیان درباره روابط و ساختارهای زراعی تفاوتی اساسی وجود دارد. مارکس در گروندریسه به روشنی بر رواج مالکیت جمعی (قبیله‌ای) بر زمین در شرق تأکید می‌کند. در مقابل، نظر کاتوزیان درباره ماهیت روابط مالکیت در ایران کم‌آب و پراکنده بسیار مبهم است و این ابهام به هیچ عنوان تصادفی نیست، زیرا، از دو شکل مالکیت بر زمین که با استبداد آسیایی همراه است، هیچ‌یک را نمی‌توان بدون مشکلات نظری و مفهومی حل ناشدنی، در این مدل کاتوزیان گنجانده. مالکیت دولت بر زمین کشاورزی با خودبستگی و استقلال کامل منسوب به جوامع روستایی همخوانی ندارد، و در عین حال، مالکیت جمعی / قبیله‌ای هم نقش تعیین‌کننده و مسلطی را که به کم‌آبی منسوب شده است تضعیف می‌کند، نقشی که به نوبه خود توجیه‌کننده برداشت کاتوزیان از روستا به مثابه واحد تولید در ایران کم‌آب و پراکنده است. از این روستا که شرایط آب و هوایی جایگزین روابط مالکیت می‌شود که به روشنی حضوری در الگوی علمی کاتوزیان از جامعه ایران ندارد.^{۲۰}

در تعریف مارکس، مازاد اقتصادی جمعی به وسیله روابط چیرگی و تبعیت بین دولت و تولیدکنندگان مستقیم تصاحب می‌شود. در این تعریف، جدایی ذاتی روابط مالکیت و فرآیند کار رسماً با گنجانیدن دولت در ساختار این مفهوم تصحیح می‌شود: قدرت سیاسی شرط وجود مالیات - بهره مالکانه است. بعلاوه آن گونه که مارکس در گروندریسه گفته است، در حالت روابط اشتراکی مالکیت، مالیات - بهره مالکانه می‌تواند در عمل شالوده برخی شکل‌های رابطه اجتماعی، غیر از روابط تبعه - دولت که همراه با چیرگی مالکیت دولتی است، باشد؛ اگرچه در شرایطی که دولت خارج از شکل بندی اجتماعی قرار داشته باشد، این احتمال کاهش

تاریخ حکومت‌های شهری مختلفی را تشکیل دهند. حجم مازاد جمعی محصولات کشاورزی مستقیم و غیرمستقیم آن قدر زیاد بود تا دولت‌های استبدادی را قادر به صرف مبالغی برای حمل و نقل، ارتباطات، سازمان‌های نظامی و بروکراتیک، و جز این‌ها کند، که هم سلطه‌شان را بر زمین حفظ و هم از پیدایش خودمختاری فنودالی در کشاورزی، یا شهروندی بورژوازی در شهرها جلوگیری می‌کرد. (همان، ص ۳۴۹)

در این جا نیز درست مانند نظر مارکس، ما با دولت به عنوان یک نیروی خارجی روبرو می‌شویم که هیچ پایه‌ای در روابط اجتماعی جامعه ایران ندارد. دولت یک واحد متمرکز سیاسی است که از بیرون و با فتح نظامی بر ساختار اجتماعی کشاورزی تحمیل شده است، و با تصاحب «مازاد اقتصادی جمعی» کشاورزان تحت سلطه ایران، تسلط کامل و حکومت مستبدانه‌اش را بر جمعیت داخلی تحمیل می‌کند: فرآیندی که به نوبه خود مانع پیدایش خودمختاری فنودالی و شهروندی بورژوازی در جامعه ایران می‌شود. در نظر کاتوزیان، این جامعه فاقد روابط و ساختارهای سیاسی بومی است. این روابط از خارج بر آن تحمیل می‌شود، از سوی قبایل مهاجم که یا آن را در اختیار داشتند و یا به موقع به تناسب اهداف آنی‌شان (که تسلط بر ساکنان بومی فاقد دولت و هویت سیاسی است) آن را پدید می‌آوردند. مفهوم جامعه ایران در این جا با ساختار اقتصادی‌اش یکسان است: اجتماعی از تولیدکنندگان زراعی خودبسنده که فاقد روابط سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیک خاص خودند. اما همچنان که خواهیم دید، کاربرد چنین مدلی برای توضیح پیچیدگی‌های تکامل تاریخی جامعه ایران سبب می‌شود که کاتوزیان به هنگام روبرو شدن با پرسش‌های بزرگ حرفی برای گفتن نداشته باشد.

کاتوزیان تأکید می‌کند که مفهوم شیوه تولید آسیایی مارکس با جامعه ایران خوانایی دارد. با این حال او بر وجود تفاوت‌های بنیادین بین ایران و سایر جوامع شرقی و از این رو بر بدیع بودن مدلش تأکید می‌کند:

تا این جا باید روشن باشد که بسیاری، اگرچه نه همه خصوصیات که مارکس، انگلس و اسلافشان برای جامعه آسیایی برشمرده‌اند، در مناسبات اقتصادی و اجتماعی ایران به چشم می‌خورد.... مسلماً این نظام استبدادی بوده و کشور طبق تعریف عام‌تر این اصطلاح شرقی بوده است.... این نیز حقیقت دارد که خشکی عمومی کشور که موجب کمبود آب و رواج آبیاری مصنوعی شده، عامل مهمی در سرنوشت این جامعه بوده است. (ص ۶۳)

باید پرسید تفاوت‌های بنیادین ایران و سایر جوامع شرقی در چیست؟ کاتوزیان به جز اشاره به «آثار خاص کم‌آبی» بر جامعه ایران پاسخ دیگری ندارد (همان، ص ۳۰۰). در حقیقت، در تحلیل کاتوزیان از تاریخ ایران شرایط آب و هوایی نیروی محرک را تشکیل می‌دهد. او درباره آثار مشخص کم‌آبی می‌نویسد:

کم‌آبی، البته به روش‌های خاص خودش، نقش اساسی در شکل دادن به ساختار اقتصاد سیاسی ایران بازی کرده است. کم‌آبی به ایجاد واحدهای روستایی خودمختاری انجامید که تولید هیچ‌یک برای ایجاد یک پایگاه قدرت فنودالی تکافونمی‌کرد، اما بر روی هم

يك واحد «مستقل» زندگی و کار، را تأمین می کرده است. برخلاف سایر جوامع شرقی، کشاورزی و زارعان ایران به دولت یا کارگزار دیگری برای عرضه و تنظیم استفاده از آب و موارد دیگر وابسته نبوده‌اند. طبق نظر کاتوزیان، بینه مانع تحول ایران به يك جامعه هیدرولیک از نوعی که وی تفوگل تعریف کرده بود شده است. (همان صص ۲۹۸-۹).

جالب است توجه کنیم که در توضیح کاتوزیان درباره نقش و کارکرد بینه در کشاورزی ایران هیچ اشاره‌ای به روابط مالکیت نمی‌شود. او مالکیت زمین و آب را مشخص نمی‌سازد، و به نظر می‌رسد انبوه کارکردهای تولید و توزیع که به بینه منسوب می‌شود، همانند پیامدهایی از علت‌های نامشهود است. تنها در صورتی می‌توان استدلال وی را قبول کرد که به‌زیریم در کشاورزی ایران قبل از اصلاحات ارضی روابط مالکیتی اشتراکی - قبیله‌ای حاکم بوده است. اما پذیرش چنین حالتی نیز پیامدهایی دارد که مغایر با پیش‌فرض‌های «الگوی علمی» کاتوزیان است. زیرا تسلط روابط جمعی مالکیت به معنای آن است که واحد تولید در کشاورزی ایران در دوره پیش از اصلاحات ارضی بینه است و نه روستا؛ نظری که در سطح گسترده‌ای بین پوپولیست‌های مارکسیست و غیر مارکسیست در ایران رواج دارد.^{۲۱} پوپولیست‌های ارضی که ماهیتاً در جستجوی «تولید مردمی»‌اند، بینه را بیان حقیقی هماهنگی انسان با طبیعت می‌دانند - هماهنگی‌ای که به سبب تجاوز روابط تولید سرمایه‌داری «از خارج» که دستگاه دولتی پیشقدم و هدایت‌کننده آن بوده، مختل شده است. در اسطوره پوپولیستی، تولید خودبسنده و خودگردان اشتراکی دهقانی، در ایران مانند هر جای دیگر، متکی بر «نادیده گرفتن حساب شده» روابط مالکیت و مبادله در تحلیل واحد تولید است. این روابط «خارج» از فرآیند تولید در نظر گرفته می‌شود و هیچ جایگاهی در تحلیل روابط و ساختارهای کشاورزی ندارد.

کاتوزیان همچون پوپولیست‌ها مدافع «خودبسنندگی» و «استقلال» بینه است. این صفات که اهمیتی اساسی در مدل وی دارد، به نادیده گرفتن روابط مالکیت و مبادله بستگی دارد. ملاحظه شکل‌های حاکم بر بهره‌برداری از زمین و اجاره زمین نادرستی استدلال کاتوزیان را نشان می‌دهد.

پیش‌فرض حق استفاده از زمین (نسق)، بنا به تعریف، وجود شکل‌هایی از مالکیت بر زمین، غیر از مالکیت اشتراکی است. نسق حق فردی است که توسط سلطنت، دولت، نهاد موقوفی یا شخص مالک (به ترتیب برحسب انواع خالصه، دیوانی، وقف و اربابی مالکیت بر زمین) به ازای سهمی از تولید به تولیدکنندگان مستقیم - معمولاً سرپرست خانوار - واگذار می‌شود. در طول چندین قرن این انواع مالکیت بر زمین بر کشاورزی ایران حاکم بود، اگرچه برحسب زمان و شرایط، اندازه و سهم هر يك از این گروه‌ها تغییر می‌کرده است. رابطه بین مالک زمین و تولیدکنندگان مستقیم همواره مستلزم شکلی از مبادله اقتصادی بوده است؛ مبادله حق استفاده از زمین به ازای سهمی از تولید، که مستقیماً از رابطه تملک و جدایی از زمین منتج می‌شد. در این مفهوم، نسق تبیینی از روابط طبقاتی اقتصادی

می‌یابد. در مقابل، در تحلیل کاتوزیان هیچ اشاره‌ای به روابط مالکیت نمی‌شود و در ساختار مدل «علمی» وی هیچ نکته و شرطی حتی صوری، برای تبیین روابط اقتصادی و سیاسی وجود ندارد؛ اما اگر کاتوزیان بخواهد تصاحب مازاد اقتصادی جمعی را با وسایل و ابزار و عملکردی غیر از خشونت نظامی - سیاسی محض توضیح دهد، چنین شرطی لازم است. اما کاتوزیان نمی‌تواند خودمختاری منسوب به ساختار اقتصادی یا اولویت شرایط آب و هوایی را در مدلش رها کند. این دودر کانون مفاهیم ساختار و روابط جامعه کم‌آب و پراکنده قرار دارد.

طبق نظر کاتوزیان، تا هنگام اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۱، روستا واحد تولید در کشاورزی ایران بود. خانوارهای کشاورز که در اجتماعاتی به نام «بینه» یا «صحرا» سازمان یافته بودند، تولید را به صورت اشتراکی انجام می‌دادند. اما مفهوم روستا، به عنوان واحد تولید مشکلاتی پدید می‌آورد. روستا، در ایران یا هر جای دیگر، يك واحد اقتصادی نیست، بل که يك واحد جغرافیایی است و از این رو هیچ مجموعه مشخصی از روابط تولیدی را نمی‌توان از آن استنتاج کرد. بنابراین نمی‌توان آن را واحد تولید در نظر گرفت. روستا صرفاً به مکانی اشاره دارد که در آن جا کارگزاران اقتصاد - گروه‌های مختلف دهقانان، کارگران فاقد زمین، کارگران مزدبگیر کشاورزی، ... - زندگی و کاری می‌کنند. وجود روستا روابط اجتماعی - اقتصادی حاکم بر فعالیت‌های تولیدی را توضیح نمی‌دهد، همچنان که شهر ماهیت روابط صنعتی مسلط را تبیین نمی‌کند. هر دو اصطلاح دال بر مکان جغرافیایی فعالیت اقتصادی است و صرفاً ماهیت شهری یا روستایی آن را بیان می‌کند.

اما کاتوزیان مدعی است که روستای ایران يك واحد اقتصادی خودمختار است با محدوده‌های مشخص اجتماعی که به وسیله «ساختارهای اقتصادی - اجتماعی درونی و روابط و شرایط بیرونی (جغرافیایی و همچنین سیاسی - اقتصادی)» تعیین می‌شود. او می‌نویسد:

بدین‌سان هم ساختار اجتماعی - اقتصادی و روابط درونی و هم شرایط بیرونی (جغرافیایی و نیز سیاسی - اقتصادی)، روستای ایرانی را به صورت يك واحد زندگی و کار مستقل درآورد، که ارتباط چندانی با روستاهای (معمولاً دوردست) دیگر نداشت، و به شهری‌های غریبه‌ای که درست سربرنگاه می‌آمدند تا سهم‌شان را از محصول بگیرند، چندان علاقه‌ای نداشت. (همان، صص ۳۴۸)

این «ساختارها و مناسبات اجتماعی - اقتصادی درونی» چیست که خمیرمایه روستا به عنوان واحد تولید است؟ در نظر کاتوزیان این روابط همگی از ساختار واحد بینه یعنی کمون دهقانی ایران سرچشمه می‌گیرد. کاتوزیان می‌گوید که بینه توزیع آب را برای واحدهای تولید سازمان می‌داد و بنابراین با تأمین باروری حدوداً یکسانی برای املاک همه کشاورزان، توزیع واحدهای تولید در روستاها را تعیین می‌کرد. املاک زارعان معمولاً باز و پراکنده بود، و در مجموع هرچه مکان کم‌آب‌تر بود، بینه قدرتمندتر و املاک زارعان پراکنده‌تر بود (همان، صص ۲۹۹). به نظر کاتوزیان، کمون‌های دهقانان ایرانی ماهیتاً وجود و کارکرد مستمر روستای ایرانی، به مثابه

بین کارگزار مالک و بینه تقسیم می شده است. این استدلال ممکن است مفهوم بینه، به مثابه واحد تولید را توجیه کند، اما نمی تواند به پیش فرض های نظری الگوی «علمی» کاتوزیان اعتبار بخشد، زیرا، همچنان که اشاره شد، شکل های روابط مبادله و مالکیت که با نسق و سهم بری از محصول سازگار است با «خودبسنده» و «استقلال»ی که وی به بینه نسبت می دهد ناهمخوان است. در مقابل، این شکل ها نشان می دهد که بینه آرمانی کاتوزیان نه مستقل بوده و نه خودبسنده، بل که مشخصاً به توزیع زمین و آب از خارج توسط مالک وابسته بوده، و بدین ترتیب بینه جایگاه روابط بهره کشی در روستای ایران بوده است. مالک، همانطور که کاتوزیان استدلال می کند، می توانسته يك غریبه شهری باشد. اما این واقعیت که او خارج از روستا زندگی می کرده، هیچ اثری بر ماهیت و کارکرد روابط تولید در کشاورزی ندارد. کنترل مالک بر فرآیند تولید ناشی از مالکیت انحصاری بر زمین است: «مالکیت غایب» اساساً مفهومی سیاسی است که اهمیت اقتصادی اندکی دارد یا اصلاً اهمیت ندارد.

کاتوزیان بر محوری بودن نقش بینه در ایران کم آب و پراکنده تأکید می کند و کارکردهای تولیدی و توزیعی متعددی نظیر يك شیوه تولید را به آن منسوب می کند. اما در غیاب مالکیت اشتراکی بر زمین، مفهوم بینه نزد وی، به صورت يك شیوه تولید بدون روابط مالکیت درمی آید: مفهومی که از نظر همه جز کاتوزیان، که شرایط آب و هوایی را جایگزین روابط مالکیت می کند، متناقض است. بینه که گفته می شود خمیرمایه ساختار اقتصادی ایران کم آب و پراکنده است، نهایتاً محصول کم آبی است. طبق نظر کاتوزیان:

وجود بینه از این واقعیت سرچشمه می گیرد که آب، جز در یکی دو ناحیه کوچک، کمیاب ترین منبع کشاورزی کشور است: کمیابی آب همکاری میان افراد ده را برای ساخت و یا نگهداری قنات یا کاریز و نیز توزیع آن میان زارعان، ترغیب می کرده است؛ و افراد موسوم به آبیار (آویار) در سلسله مراتب دهقانی نیز وجود خود را مرسوم همین واقعیتند. (ص ۳۴۸)

در حقیقت شاید کمیابی آب همکاری جمعی را تشویق کرده باشد. وانگهی تردیدی نیست که دلیل اصلی ساخت شبکه قنات در روستاهای ایران نیز همین است. اما کمبود آب نمی تواند به خودی خود مسئول چیرگی فرضی مالکیت اشتراکی بر زمین در روستای ایران باشد، نکته ای که در ادعای کاتوزیان درباره کارکردهای تولیدی و توزیعی بینه اهمیت زیادی دارد. اگرچه کمیابی آب می تواند وجود و اهمیت شبکه قنات را در روستاهای ایران تبیین کند، قادر به تبیین وجود مالکیت خصوصی بر آب به عنوان وسیله ضروری تولید در کشاورزی ایران نیست؛ همین امر در مورد کنترل و توزیع آب از طریق این شبکه نیز صادق است. این حقیقت که تقریباً در همه جای ایران شبکه قنات در کنترل مالکان زمین و آب بوده است، تردیدهای بسیاری در مورد بحث کاتوزیان درباره آثار مشخص کم آبی بر ساختار اقتصادی ایران پیش از اصلاحات ارضی، ایجاد می کند. در حقیقت تنها زمانی می توان جایگاه منسوب به بینه را در

حاکم و ناگزیر مستلزم شکل هایی از بهره کشی اقتصادی بوده که نمی توان آن را از کارکرد يك بینه «مستقل» و «خودبسنده» استنتاج کرد.

وانگهی، شکل مسلط اجاره زمین در ایران سهم بری از محصول (مزارعه) بود، که شکلی قدیمی محسوب می شود و از نظر تاریخی قدمت آن به دوره پیش از اسلام برمی گردد. بهره مالکانه ثابت (پولی و جنسی) و بهره مالکانه - کار نقش های ثانوی و حاشیه ای بازی می کردند. سهم بری از محصول، بنا به تعریف، مبتنی بر روابط قراردادی بین تولیدکنندگان مستقیم و مالک زمین است که به نوبه خود پایه ای برای روابط بهره کشی فراهم می کرد. شکل های تقسیم محصول برحسب ارائه وسایل تولید به وسیله کارگزاران تولید (زمین، آب، بذر، حیوان بارکش و کار) تنظیم می شد. در ایران معمولاً مالک کمتر از دو سهم (دو پنجم) محصول کل را، به ازای ارائه زمین و آب، دریافت نمی کرد و در صورت ارائه بذر از جانب وی دریافت سه سهم نیز غیر مرسوم نبود. اما نکته این است که سهم بری از محصول مستلزم شکلی از تقسیم محصول است که تابعی از تملک و جدایی از کل یا بخشی از وسایل تولید به وسیله کارگزاران تولید است. این رابطه قراردادی که مشخص کننده شکلی از تقسیم محصول است مستلزم شکلی از روابط اقتصادی طبقاتی است که نمی توان از نهاد مالکیت اشتراکی زمین که منسوب به بینه است استخراج کرد. اما کاتوزیان به روابط مالکیت و مبادله همراه با تولید کشاورزی در ایران اعتنایی نمی کند. در مدل او، شرایط آب و هوایی جانشین روابط مالکیت می شود و روابط مبادله نیز به سادگی در جریان فعالیت اسرارآمیز «شهری های غریبه ای که درست سریز نگاه می آمدند تا سهم شان را از محصول بگیرند» (همان، ص ۳۴۸) ناپدید می شود. چنین توصیفی از روابط مبادله، از يك اقتصاددان متخصص شگفت آور است.

بنابراین، بررسی شکل های حاکم بهره برداری از زمین و تصدی زمین در کشاورزی ایران پیش از اصلاحات ارضی مفهوم پوپولیستی بینه، به عنوان واحد تولید «خودبسنده» و «مستقل» را سست می کند. تقسیم محصول و نسق هر دو نشان دهنده شکل هایی از مالکیت زمین است که با مالکیت اشتراکی که اساساً بینه را به صورت واحد تولید تشکیل می دهد، تفاوت دارد. علاوه، این شکل های بهره برداری نشان می دهد که در حقیقت خانوار دهقانی تشکیل دهنده واحد تولید در کشاورزی ایران بوده است. خمیرمایه این واحد تولید شکل مسلط مالکیت ارضی و روابط مالکیت در ایران پیش از اصلاحات ارضی بود و تحت چنین شکل ها و روابطی کارکرد داشت. از سوی دیگر، خاستگاه و نقش واقعی بینه در گذشته دور هر چه باشد، صرفاً يك گروه تولیدی بود و به صورت نهادی وابسته به روابط مسلط تولید در کشاورزی ایران وجود داشت.

البته پوپولیست های ارضی ممکن است چنین استدلال کنند که نسق يك حق جمعی بوده، نه يك حق فردی، و منسوب به بینه بوده نه خانوار دهقان. خانوار به سبب عضویتش در بینه حق بهره برداری از زمین را به دست می آورده، و بر مبنای ارائه وسایل تولید محصول

بین کارگزار مالک و بینه تقسیم می شده است. این استدلال ممکن است مفهوم بینه، به مثابه واحد تولید را توجیه کند، اما نمی تواند به پیش فرض های نظری الگوی «علمی» کاتوزیان اعتبار بخشد، زیرا، همچنان که اشاره شد، شکل های روابط مبادله و مالکیت که با نسق و سهم بری از محصول سازگار است با «خودبسنده» و «استقلال»ی که وی به بینه نسبت می دهد ناهمخوان است. در مقابل، این شکل ها نشان می دهد که بینه آرمانی کاتوزیان نه مستقل بوده و نه خودبسنده، بل که مشخصاً به توزیع زمین و آب از خارج توسط مالک وابسته بوده، و بدین ترتیب بینه جایگاه روابط بهره کشی در روستای ایران بوده است. مالک، همانطور که کاتوزیان استدلال می کند، می توانسته يك غریبه شهری باشد. اما این واقعیت که او خارج از روستا زندگی می کرده، هیچ اثری بر ماهیت و کارکرد روابط تولید در کشاورزی ندارد. کنترل مالک بر فرآیند تولید ناشی از مالکیت انحصاری بر زمین است: «مالکیت غایب» اساساً مفهومی سیاسی است که اهمیت اقتصادی اندکی دارد یا اصلاً اهمیت ندارد.

کاتوزیان بر محوری بودن نقش بینه در ایران کم آب و پراکنده تأکید می کند و کارکردهای تولیدی و توزیعی متعددی نظیر يك شیوه تولید را به آن منسوب می کند. اما در غیاب مالکیت اشتراکی بر زمین، مفهوم بینه نزد وی، به صورت يك شیوه تولید بدون روابط مالکیت درمی آید: مفهومی که از نظر همه جز کاتوزیان، که شرایط آب و هوایی را جایگزین روابط مالکیت می کند، متناقض است. بینه که گفته می شود خمیرمایه ساختار اقتصادی ایران کم آب و پراکنده است، نهایتاً محصول کم آبی است. طبق نظر کاتوزیان:

وجود بینه از این واقعیت سرچشمه می گیرد که آب، جز در یکی دو ناحیه کوچک، کمیاب ترین منبع کشاورزی کشور است: کمیابی آب همکاری میان افراد ده را برای ساخت و یا نگهداری قنات یا کاریز و نیز توزیع آن میان زارعان، ترغیب می کرده است؛ و افراد موسوم به آبیار (آویار) در سلسله مراتب دهقانی نیز وجود خود را مرهون همین واقعیتند. (ص ۳۴۸)

در حقیقت شاید کمیابی آب همکاری جمعی را تشویق کرده باشد. وانگهی تردیدی نیست که دلیل اصلی ساخت شبکه قنات در روستاهای ایران نیز همین است. اما کمبود آب نمی تواند به خودی خود مسئول چیرگی فرضی مالکیت اشتراکی بر زمین در روستای ایران باشد، نکته ای که در ادعای کاتوزیان درباره کارکردهای تولیدی و توزیعی بینه اهمیت زیادی دارد. اگرچه کمیابی آب می تواند وجود و اهمیت شبکه قنات را در روستاهای ایران تبیین کند، قادر به تبیین وجود مالکیت خصوصی بر آب به عنوان وسیله ضروری تولید در کشاورزی ایران نیست؛ همین امر در مورد کنترل و توزیع آب از طریق این شبکه نیز صادق است. این حقیقت که تقریباً در همه جای ایران شبکه قنات در کنترل مالکان زمین و آب بوده است، تردیدهای بسیاری در مورد بحث کاتوزیان درباره آثار مشخص کم آبی بر ساختار اقتصادی ایران پیش از اصلاحات ارضی، ایجاد می کند. در حقیقت تنها زمانی می توان جایگاه منسوب به بینه را در

حاکم و ناگزیر مستلزم شکل هایی از بهره کشی اقتصادی بوده که نمی توان آن را از کارکرد يك بینه «مستقل» و «خودبسنده» استنتاج کرد.

وانگهی، شکل مسلط اجاره زمین در ایران سهم بری از محصول (مزارعه) بود، که شکلی قدیمی محسوب می شود و از نظر تاریخی قدمت آن به دوره پیش از اسلام برمی گردد. بهره مالکانه ثابت (پولی و جنسی) و بهره مالکانه - کار نقش های ثانوی و حاشیه ای بازی می کردند. سهم بری از محصول، بنا به تعریف، مبتنی بر روابط قراردادی بین تولیدکنندگان مستقیم و مالک زمین است که به نوبه خود پایه ای برای روابط بهره کشی فراهم می کرد. شکل های تقسیم محصول برحسب ارائه وسایل تولید به وسیله کارگزاران تولید (زمین، آب، بذر، حیوان بارکش و کار) تنظیم می شد. در ایران معمولاً مالک کمتر از دو سهم (دو پنجم) محصول کل را، به ازای ارائه زمین و آب، دریافت نمی کرد و در صورت ارائه بذر از جانب وی دریافت سه سهم نیز غیر مرسوم نبود. اما نکته این است که سهم بری از محصول مستلزم شکلی از تقسیم محصول است که تابعی از تملک و جدایی از کل یا بخشی از وسایل تولید به وسیله کارگزاران تولید است. این رابطه قراردادی که مشخص کننده شکلی از تقسیم محصول است مستلزم شکلی از روابط اقتصادی طبقاتی است که نمی توان از نهاد مالکیت اشتراکی زمین که منسوب به بینه است استخراج کرد. اما کاتوزیان به روابط مالکیت و مبادله همراه با تولید کشاورزی در ایران اعتنایی نمی کند. در مدل او، شرایط آب و هوایی جانشین روابط مالکیت می شود و روابط مبادله نیز به سادگی در جریان فعالیت اسرارآمیز «شهری های غریبه ای که درست سریز نگاه می آمدند تا سهم شان را از محصول بگیرند» (همان، ص ۳۴۸) ناپدید می شود. چنین توصیفی از روابط مبادله، از يك اقتصاددان متخصص شگفت آور است.

بنابراین، بررسی شکل های حاکم بهره برداری از زمین و تصدی زمین در کشاورزی ایران پیش از اصلاحات ارضی مفهوم پوپولیستی بینه، به عنوان واحد تولید «خودبسنده» و «مستقل» را سست می کند. تقسیم محصول و نسق هر دو نشان دهنده شکل هایی از مالکیت زمین است که با مالکیت اشتراکی که اساساً بینه را به صورت واحد تولید تشکیل می دهد، تفاوت دارد. علاوه، این شکل های بهره برداری نشان می دهد که در حقیقت خانوار دهقانی تشکیل دهنده واحد تولید در کشاورزی ایران بوده است. خمیرمایه این واحد تولید شکل مسلط مالکیت ارضی و روابط مالکیت در ایران پیش از اصلاحات ارضی بود و تحت چنین شکل ها و روابطی کارکرد داشت. از سوی دیگر، خاستگاه و نقش واقعی بینه در گذشته دور هر چه باشد، صرفاً يك گروه تولیدی بود و به صورت نهادی وابسته به روابط مسلط تولید در کشاورزی ایران وجود داشت.

البته پوپولیست های ارضی ممکن است چنین استدلال کنند که نسق يك حق جمعی بوده، نه يك حق فردی، و منسوب به بینه بوده نه خانوار دهقان. خانوار به سبب عضویتش در بینه حق بهره برداری از زمین را به دست می آورده، و بر مبنای ارائه وسایل تولید محصول

مدل کاتوزیان حفظ کرد که تسلط روابط مالکیت اشتراکی در کشاورزی ایران يك فرض از پیش پذیرفته (مقدم بر تجربه) باشد، و وقتی دربارهٔ زمینه‌های نظری و تجربی این فرض مورد سؤال قرار گیرد کل مدل فرو می‌باشد.

لازم است توجه کنیم که در مدل کاتوزیان، زمین و آب «مقوله‌های اقتصادی» نیستند، بل که به عنوان «مقوله‌های طبیعی» و بخشی از «طبیعت» و شرایط جغرافیایی ایران در نظر گرفته می‌شوند و از این روستاها روابط اجتماعی حاکم مستقل می‌مانند. سهم آنها در فرآیند تولید نیز برحسب کمیت و کیفیت شان (کمیایی / فراوانی و بارآوری / عدم بارآوری) ارزیابی می‌شود یعنی بر مبنای تأثیرات شرایط جغرافیایی بر فرآیند تولید در کشاورزی. اما طبیعت به خودی خود يك مقولهٔ خنثی است، و زمین و آب نیز تا جایی که به صورت بخشی از طبیعت، به عنوان پدیده‌های طبیعی، در نظر گرفته شود فاقد هرگونه اهمیت اجتماعی است. آن‌ها تنها در فرآیند تولید، وقتی تابع روابط مالکیت خاصی قرار می‌گیرند، اهمیت اجتماعی می‌یابند. روابط مالکیت خمیرمایهٔ زمین و آب به مثابه وسایل تولید در فرآیند تولید است، و در این فرآیند آن‌ها دیگر پدیده‌های طبیعی نیستند. آن‌ها تنها در فرآیند تولید اقتصادی، وقتی در معرض روابط مالکیت خاصی قرار گرفتند، اهمیت اجتماعی می‌یابند. آثار تغییر کمیت و کیفیت زمین و آب، به عنوان وسایل تولید در فرآیند تولید، تنها در چارچوب روابط مالکیت پدیدار می‌شود. بنابراین، این پدیده‌های ظاهراً طبیعی در واقع نتیجهٔ شیوهٔ درهم‌آمیزی نیروها و روابط تولید در فرآیند کارند و برحسب تغییر در اندازه و قیمت بازار مازاد اقتصادی بازتاب می‌یابند. آن‌ها نمی‌توانند ساختار فرآیند کار و نیز شیوهٔ تصاحب مازاد را تعیین کنند. بنابراین، اگرچه کمیابی آب در ایران که مورد تأکید کاتوزیان است، بی‌تأثیر است، اما اثر خاصی بر آمیزهٔ نیروها و روابط تولید در فرآیند کار دارد (مثلاً وجود بینه به عنوان گروه تولیدی)، و کارکردهای مربوط به تقسیم فنی کار (مانند گروه دهقانی آبیاری یا آویار) بر اثر شیوهٔ توزیع آب ایجاد می‌شود، ولی نمی‌توان کمبود آب را علت تسلط شیوهٔ اشتراکی تولید و حتی عامل رواج يك شیوهٔ خاص تصاحب مازاد همانند مالیات‌گذاری دانست.

يك مدل اقتصادی برای تحلیل روابط و ساختارهای کشاورزی باید با تحقیق در زمینهٔ شکل‌های رایج روابط مالکیت در روستاها آغاز شود. اما مدل کاتوزیان در مجموع این روابط را به نفع شرایط آب و هوایی نادیده می‌گیرد. مدل کاتوزیان ناشی از مفهومی از اقتصاد و روابط اقتصادی به عنوان «فرآیندی طبیعی» از تعامل انسان و طبیعت است که در آن انسان با طبیعت کنش دارد و در چارچوب محدودیت‌های شرایط آب و هوایی حاکم، مانند کمبود آب و خشکی زمین، طبیعت را تغییر می‌دهد. این پنداشت از اقتصاد هیچ مفهومی از کار اجتماعی در بر ندارد، مگر آن که ناشی از اثر مداخلهٔ روابط سیاسی چیرگی و تبعیت بین دولت و گروه‌های تولیدکننده در يك فرآیند طبیعی تولید است که بدون این روابط به شکل فراگردی طبیعی باقی می‌ماند. بنابراین، در مدل کاتوزیان به پنداشتی دربارهٔ مازاد اقتصادی می‌رسیم که نه حاصل تفاوت کار لازم و کار مازاد است و نه صرفاً مازاد تولید بر مصرف، بل که بخشی است از کل

تولید که به وسیلهٔ چهر سیاسی تصاحب می‌شود و ماهیت آن به وسیلهٔ دولت مستبدی تعیین می‌گردد که از تولیدکنندگان حق طبیعی مالکیت بر مازاد تولید را سلب می‌کند. مفهوم طبیعت‌گرایانهٔ کاتوزیان از اقتصاد با پنداشت پوپولیستی او از سیاست ایران، به عنوان فرآیند «مخالفت طبیعی» بین دو کلیت دولت و ملت، همبستگی متقابل دارد. این همبستگی متقابل که کاتوزیان آن را کم‌وبیش به تفصیل مطرح می‌کند، شالودهٔ پنداشت وی از مفهوم غریب «سیاسی - اقتصادی» را تشکیل می‌دهد (همان، صص. ۴۳-۴۴).

بنابراین اگرچه کاتوزیان زیاد بر بدیع بودن الگوی علمی اش در مورد تاریخ ایران تأکید می‌کند، در تحلیل وی برای اثبات ادعایش شاهی وجود ندارد. پنداشت وی از استبداد ایرانی و تأکید وی بر روستاهای خود بسنده به عنوان شالودهٔ تولید کشاورزی در ایران کم‌آب و پراکنده، هر دو تکرار گفته‌های مارکس دربارهٔ ساختارهای سیاسی و کشاورزی در شرق است و در مجموع همان خطاهای نظری را نیز در بر دارد؛ هرچند تأکید بر شرایط آب و هوایی نکته ایست که وی را از نوشته‌های مارکس دور می‌کند. گرچه شرایط آب و هوایی، بویژه کم‌آبی، نقش مهمی در برخی جنبه‌های تحلیل مفهومی مارکس از رابطهٔ بین دولت و اقتصاد در جوامع آسیایی دارد، ولی این شرایط هرگز جایگزین روابط تولیدی نمی‌شود که خود به صورت‌های گوناگون از مالکیت دولتی و اشتراکی بر زمین استنتاج می‌شود.

اما حتی تأکید کاتوزیان بر کم‌آبی به عنوان خمیرمایهٔ روابط اجتماعی را نمی‌توان بدیع دانست. این موضوع قبلاً با اندکی تفاوت در استبداد شرقی و یتفوگل وجود داشته است. ویتفوگل مانند کاتوزیان ادعا می‌کند که يك نظریهٔ عمومی و علمی دربارهٔ توسعهٔ تاریخی شرق پی‌ریزی کرده است؛ به نظر وی تفاوت‌های تاریخی میان جوامع مختلف شرق را می‌توان به ساختار دولت‌هایشان که مشروط به وضعیت آب و هوایی است تقلیل داد. این تنها زمینهٔ مشترك ویتفوگل و کاتوزیان نیست. آن‌ها هدف مشترکی نیز دارند: مخالفت با مارکسیسم. کاتوزیان برخلاف ویتفوگل هرگز مارکسیست نبوده است، اما او نیز چون ویتفوگل تنها علاقه دارد به خوانندگانش بگوید که آن قدر با مارکسیسم آشنا هست که می‌تواند اعتبار کاربردی آن را برای تحلیل پدیده‌های تاریخی، بویژه در جوامع واپس مانده، رد کند. اما با توجه به تحلیلی که او در فصل آغازین کتاب خود از شیوه‌های تولید ارائه می‌کند و عدم انسجام نظری الگوی علمی بدیل وی برای تبیین تاریخ ایران، کاتوزیان باید استدلال قانع‌کننده‌تری برای اثبات ادعایش پیش بگذارد. بدبینی و مخالفت او با مارکسیست‌های ایران - بویژه حزب توده که او اغلب در برابرش موضع می‌گیرد - تا حد زیادی قابل توجه است، و بسیاری نیز در این گرایش با او سهیم‌اند، اما وقتی بدیل‌های علمی ادعایی بر جزم‌اندیشی مارکسیستی به این راحتی در مواجهه با واقعیت بی‌رحم درمی‌ماند، شاید بهتر باشد که «نقدها را عیاری گیرند».

اکنون به پنداشت اشرف دربارهٔ استبداد «موروثی آسیایی» بازمی‌گردم، نظری که به عنوان ابزار تحقیق در «موانع تاریخی رشد

است. شیوه‌های تولید بر مجموعه معینی از روابط اجتماعی استوار است که شرایط بازتولید و استمرار آن‌ها را فراهم می‌کند و این مجموعه نیز به نوبه خود ناشی از روابط مالکیت / عدم مالکیت وسایل تولید است. در نظر مارکس، لازمه توسعه سرمایه‌داری جدایی تولیدکنندگان مستقیم از وسایل تولید و تعمیم تولید کالایی و مبادله است. این شرایط را نمی‌توان از رابطه بین دولت فتودالی و جامعه تجار استنتاج کرد. درست است که در فرآیند گذار به سرمایه‌داری، دولت و قدرت سیاسی نقش تعیین‌کننده‌ای در گسترش تولید کالایی ایفا می‌کند اما برخلاف فرض اشرف، در نظر مارکس تجارت و روابط بازرگانی «اصل سازمان‌دهنده» اقتصاد سرمایه‌داری نیست. وانگهی، همان‌طور که قبلاً گفته شد، در مفهوم شیوه تولید آسیایی مارکس، رابطه بین ساختارهای سیاسی و اقتصادی در شرایط متفاوت متأثر از مالیات‌گذاری و طرح‌های آبی (هیدرولیک) است. مالیات‌گذاری خمیرمایه روابط اجتماعی است و طرح‌های آبی دولت

را به عنوان یک ضرورت کارکردی به وجود می‌آورد. اما در هیچ یک از این دو شکل، تجارت و بازرگانی به عنوان جایگاه اصلی روابط اجتماعی در نظر گرفته نشده است. در مفهوم استبداد موروثی آسیایی اشرف، نه مالیات‌گذاری و نه طرح‌های آبی، هیچ یک نقش مهمی ندارد. مالیات به طور گذرا بررسی می‌شود و طرح‌های آبی با جامعه ایران نامربوط شمرده می‌شود، و از این رو کاربرد تز ویتفولگ در تاریخ ایران رد می‌شود. بنابراین تمایل چندانی وجود ندارد که بتوان تعریف اشرف از استبداد موروثی آسیایی را به مارکس منسوب دانست. همان‌طور که در ادامه این بحث مشاهده خواهیم کرد، اصل «تبیین ویژگی تاریخی» اشرف صرفاً مبتنی بر مفهوم پدرشاهی شرقی و بر است.

طبق نظر اشرف، و بر مبنای تفاوت بین دو شکل مالکیت ارضی (فیف و بنفیس)، پدرشاهی شرقی را از فتودالیسم غربی متمایز کرده (همان، ص ۳۱۳). اما تفسیر اشرف از این تقابل درست نیست: در نظر ویر فیف و بنفیس نشان‌دهنده دوگونه متمایز فتودالیسم غربی است، نه تفاوت مدل‌های شرق و غرب. فتودالیسم فیف (fehenfeudalism) نظام مبتنی بر قرارداد دوجانبه بین شاه و مالک فتودال است. از سوی دیگر، بنفیس واگذاری قابل لغو زمین طبق میل حاکم است (Pfruedenfeudalismus) (و بر ۱۹۷۴، صص ۳۷۸-۸۱). اما این تمایز نیز صرفاً صوری است. توصیف ویر از شیوه‌های تسلط همراه با این دو شکل فتودالیسم به روشنی نشان می‌دهد که این دو شکل مالکیت بر زمین تابعی از شیوه توزیع قدرت سیاسی در جوامع مربوطه است. در فتودالیسم بنفیس، ساختار سازمانی دولت گسترش خانواده حاکم و رابطه بین حاکم و مقامات مبتنی بر اقتدار پدرسالارانه و وابستگی خانوادگی است. در مقابل، در شرایط فتودالیسم فیف، این رابطه از طریق پیوندهای دوجانبه ارباب و رعیت مبتنی بر ارائه خدمات نظامی در قبال درآمد زمین به صورت قرارداد تثبیت می‌شود. اما در فتودالیسم بنفیس، وضع متفاوت است. در این جا، مایملک عنصری فرعی بر نظام مدیریت درآمدها، یعنی مالیات از کشاورزی، است و فاقد جایگاه یک نهاد

سرمایه‌داری در ایران» (اشرف، ۱۹۷۵) تکوین یافت. در این نظر، به نوعی سلطه سیاسی اشاره می‌شود که تعیین‌کننده مشخصات تکامل تاریخی جامعه ایران است. احمد اشرف می‌گوید که کنترل مؤثر دولت استبدادی بر کشاورزی و تجارت، و متعاقب آن تسلط «زمین‌داری دیوان سالار» و «سرمایه‌داری دولتی» بر اقتصاد، تکوین یک بورژوازی مستقل را در زمان قبل از انقلاب مشروطه به تأخیر انداخته است. اگرچه بعداً در دوره مشروطیت شاهد گونه‌ای رشد شبه بورژوازی بوده ایم، ولی به سبب سرسپردگی دولت استبدادی به سلطه استعماری، این فرآیند نیز به زودی متوقف شده است. اشرف معتقد است بورژوازی ایران تا اوایل دهه ۱۹۶۰ ضعیف و وابسته به دولت مانده و از این زمان به تدریج خود را از این عامل بازدارنده رها نموده است.^{۲۲} از این رو، طبق نظر اشرف دولت پس از مشروطه در ایران شکل بازآرسته‌ای از استبداد موروثی آسیایی بوده (همان، صص ۳۳۲-۳۲۷).

به گفته اشرف، استبداد موروثی آسیایی، «اصل تحلیل ویژگی تاریخی» ایران است. هدف این پنداشت «خودداری از نظریه‌های جهان‌شمول و تعمیم‌های عجولانه و ایجاد فضایی باز برای یک نظریه عمومی دگرگونی اجتماعی» است. اما اگر عناصر تشکیل‌دهنده نظریه عمومی اشرف یا ویژگی‌های نیروها و روابط اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران کلاً بی‌ارتباط نباشند، ارتباط بسیار ناچیزی دارند. در حقیقت، این عناصر از مفهوم استبداد آسیایی مارکس و سلطه موروثی ویر گرفته شده‌اند. تحلیل اشرف در واقع کوششی برای تطبیق این مفاهیم با تاریخ ایران است (همان، صص ۳۰۹-۳۰۷).

دو مفهوم استبداد آسیایی مارکس و سلطه موروثی ویر، اگرچه روی هم رفته شرایط مشابهی هستند (مثلاً نبود نهاد مالکیت خصوصی بر زمین و یک طبقه مالک مستقل)، روابط علی‌مفاد را در بر می‌گیرند. درهم‌آمیزی دشوار آن‌ها در مدل اشرف ساختار متزلزلی به دست می‌دهد که تنها بر اهمیت بنیادی روابط سیاسی - خمیرمایه هر دو مفهوم - استوار است. اما رویکرد اشرف و بویژه مفهوم بورژوازی و سرمایه‌داری نزد وی، به شدت ویری است. مرکزیتی که اشرف به این مفاهیم ویری می‌دهد، فقط جایگاهی حاشیه‌ای برای مفهوم استبداد آسیایی مارکس در تحلیل وی باقی می‌گذارد، یا اصلاً آن را بی‌ارتباط می‌کند.

تحلیل اشرف مبتنی بر این تز ویری است که رشد بورژوازی پیش شرط ضروری توسعه سرمایه‌داری است. رشد بورژوازی، به نوبه خود، مبتنی بر شرایط تاریخی خاص، و از همه مهمتر، وجود یک دولت فتودالی غیر متمرکز است که موجب «فعالیت مال‌اندوزانه سوداگران» شود. این تز، شالوده تحلیل اشرف از تاریخ ایران است. او معتقد است در ایران وجود یک دستگاه متمرکز و اعمال خودکامانه قدرت توسط مستبدان حاکم مانع از فرآیند «طبیعی» رشد سرمایه‌داری شده و این فرآیند را ناقص کرده است.

روشن است که چنین تحلیل‌هایی از بورژوازی و توسعه سرمایه‌داری قرابتی با نوشته‌های مارکس ندارد. چون در این نوشته‌ها طبقات اجتماعی نتیجه کارکرد شیوه‌های تولیدی خاص

سلسله مراتب بوده‌اند و فرآیند تکامل تاریخ به صورت تغییرات بازگشت پذیری در اهمیت نسبی هر یک از این اجزا در ساختار این آمیزه ظاهر می‌شود که در هنجار شکل نهادی قدرت سیاسی منعکس بوده است.

وانگهی، اشرف موروئی گرای را یک شکل مستقل اجتماعی می‌انگارد. او اظهارات مقدماتی و بر را به یک نظریه عمومی برای تبیین تاریخ شرق تعمیم می‌دهد. در تحلیل اشرف، موروئی گرای شرقی یک کلیت اجتماعی خود - متکی با ساختار اقتصادی و سیاسی مشخص است: (یعنی استبداد مبتنی بر زمین داری دیوان سالارانه و سرمایه داری دولتی). بنابراین استبداد هم علت و هم معلول روابط اقتصادی است. در حقیقت، در تحلیل اشرف، هیچ گونه توضیح اقتصادی برای علل رواج زمین داری دیوان سالار و سرمایه داری دولتی وجود ندارد. فرآیندها و روش های اقتصادی موروئی گرای شرقی تنها از راه تقابل آنها با مفهوم خاصی از سرمایه داری قابل فهم است: مفهومی که تنها به وسیله فعالیت عاملی که از خرد اقتصادی بهره مند است تعریف می‌شود. اشرف این مفهوم سرمایه داری را از ویرمی گیرد و به پیروی از او نظم های سنتی و مدرن سرمایه داری را بر مبنای کنش سنتی و عقلانی عامل اقتصادی متمایز می‌کند. بنابراین مشخصه رژیم های موروئی گرا چیرگی «گرایش سنتی در فعالیت اقتصادی»، بی قاعدگی در فعالیت های مالی، و بالاتر از هر چیز «فقدان مبنایی برای محاسبه تعهدات» و «محدودیت آزادی عمل برای فعالیت مال اندوزانه فردی» است (ویر، همان، ص ۳۵۵).

این مشخصه ها مادام که ماهیت کنش اقتصادی سنتی را در برابر کنش اقتصادی عقلانی (مدرن) تعریف کند، به هیچ وجه خاص رژیم های موروئی گرا نیست، بل که وجوه شاخص همه جوامع پیش از مدرن (پیش از سرمایه داری) است اعم از شرقی و غربی. این مشخصه ها می‌تواند ماهیت روابط اقتصادی تحت رژیم های موروئی گرا، برده داری و فئودالیسم را به یک اندازه برای ما توضیح دهد. از این حیث، اصل مشخصه تاریخی اشرف نمی‌تواند چیزی بیش از شکل سنتی (پیش از سرمایه داری) روابط اقتصادی در ایران قبل از مشروطه را بیان کند. در تحلیل های اشرف، ماهیت واقعی این روابط هرگز توضیح داده نمی‌شود.

همان طور که قبلاً گفته شد، وجه تمایزی که ویر برای نظام های اقتصادی سنتی و مدرن قائل است، مبتنی بر مفهوم خرد - شعور به عنوان صفتی برای عامل (انسان) اقتصادی است. گذار از کنش اقتصادی سنتی به کنش عقلانی، یک فرآیند درونی و نتیجه تغییر در گرایش عامل اقتصادی انسانی به کنش اقتصادی است (که به سبب ظهور پروتستانیسیم در اروپای غربی تسریع شده) و به نوبه خود یک تغییر تدریجی اما کلی در ساختار هنجارها و ارزش های تعیین کننده گرایش عامل های انسانی به کنش اقتصادی (بویژه به حداکثر رساندن سود به عنوان هنجار عام کنش اقتصادی) ایجاد و آن را نهادی کرده است. به نظر ویر، هنگامی که بورژوازی این هنجار فراگیر را کسب می‌کند، فرآیند رشد سرمایه داری آغاز می‌شود و به

مستقل اجتماعی است. گره بحث ویر این است که پراکندگی قدرت در فئودالیسم فیف، موجب تحکیم اقطاع داران به عنوان یک طبقه اجتماعی منسجم و یک نیروی سیاسی مستقل می‌شود که توانایی محدود ساختن اختیارات حاکم فئودال را دارد، در عین حال، تمرکز قدرت همراه بنفیس این فرآیند را متوقف می‌کند و اشراف زمین دار مستقلی ظهور نمی‌کنند. حاکم با کنترل فراگیر قدرت سیاسی می‌ماند، و این قدرت را برای بهره برداری از فرآیندها و روش های اقتصادی در قلمروهای تجارت و کشاورزی اعمال می‌کند. حاکم روش های اصلی فعالیت اقتصادی را کنترل می‌کند و این امر به چیرگی «زمین داری دیوان سالار» و «سرمایه داری دولتی» می‌انجامد که به نوبه خود به تسلط وی بر جامعه کمک می‌کند. اصطلاح «موروئی گرای» که ویر به کار می‌برد برای توصیف این شیوه تسلط سیاسی است (ویر، همان، صص ۳۴۵-۳۵۸).

بنابراین، برخلاف نظر اشرف، موروئی گرای ویر به یک شکل مشخص اجتماعی اشاره نمی‌کند، بل که اشاره به شکلی از تسلط سیاسی دارد که می‌تواند با گونه های متفاوت فئودالیسم، به عنوان یک پدیده اجتماعی کم و بیش جهانی، همراه باشد. در حقیقت، ویر هیچگونه تحلیل مفهومی از موروئی گرای ندارد. این پنداشت حتی به گونه منظمی هم تعریف نشده است. می‌توان از مثال های گوناگونی که ویر ارائه کرده است پی برد که این اصطلاح به نوعی سلطه سیاسی اشاره می‌کند که مشخصه آن نبود هر شکلی از محدودیت نهادی بر اعمال قدرت سلطان حاکم است. سلطان با تمام مملکت و ساکنان آن مانند مایملک شخصی اش رفتار می‌کند و از طریق یک دستگاه دولتی حکم می‌راند که شکل تعمیم یافته خانواده اش است. ویر هرگز تبیین دقیقی از موروئی گرای به عنوان یک شکل مشخص سیاسی ارائه نمی‌کند. او شکلی از سلطه سیاسی را مشخص می‌کند - اگر اصطلاح خود ویر را به کار ببریم به معنای قدرت قانونی تحکم سیاسی است - نه شکل مشخصی از ساختار دولت.^{۳۳}

بعلاوه برخلاف اصرار و تأکید اشرف، در نوشته های ویر مرزهای میان فئودالیسم و موروئی گرای چندان مشخص نیست. موروئی گرای تا جایی که یک شکل خاص اجتماعی را ترسیم کند، شکل توسعه یافته پادشاهی است و در شرایط مساعد می‌تواند به صورت فئودالیسم تکوین یابد. وقتی شمار کارگزاران دولت افزایش پیدا کرد و به شیوه ای متشکل و منظم در چارچوب یک دیوان سالاری منظم و منضبط سازمان یافت و توانست استقلال نسبی از زمامدار بیابد، ممکن است بتواند قدرت زمامدار را با استقرار روابط قراردادی و نیمه قراردادی با وی محدود کند. به همین ترتیب، ممکن است فئودالیسم از طریق فرآیند تمرکز قدرت و توسعه دستگاه دولتی به موروئی گرای تغییر یابد. هیچ یک از این دو فرآیند غیرقابل برگشت نیست و بستگی زیادی به تمرکز یا پراکندگی قدرت در یک سازمان دیوان سالارانه ابتدایی آغازین دارد. در حقیقت، با توجه به نوشته های ویر می‌توان استدلال کرد که بیشترین دولت ها در تاریخ ثبت شده دوران پیش از مدرن آمیزه ای از موروئی گرای، فئودالیسم و

کم توسعه‌گی اجتماعی - اقتصادی، نشر قطره (تهران، ۱۳۷۱).

- Turner, Bryan S., *Asian Society in Bottomore, Tom, et al, A Dictionary of Marxist Thought*, Blackwell (London, 1988).

۱. مقاله حاضر ترجمه بخش دوم کتاب زیر است. این کتاب به تمامی توسط این مترجم ترجمه خواهد شد؛ از مؤلف ارجمند کتاب به خاطر ویرایش دقیق و موشکافانه متن ترجمه شده عمیقاً سپاسگزارم.

Abbas Vali, *Pre - Capitalist Iran: A Theoretical History*, I.B. Tauris & Co Ltd (London: 1993).

۲. به‌طور کلی مورخان در ایران پیش از سرمایه‌داری چهار دسته اصلی را در زمینه مالکیت ارضی تشخیص داده‌اند:

(الف) اراضی خالصه (سلطنتی) که عمدتاً حاصل تصرف و مصادره بوده و دارای شخص پادشاه حاکم محسوب می‌شده است. در مورد این نوع اراضی هیچ‌گونه واگذاری، چه از طریق نظامی و چه از طریق اداری، صورت نمی‌گرفت. شاه حقوق انحصاری اراضی خالصه را در اختیار داشت، هرچند انتقال یا فروش حقوق مالکیت نامتعارف نبود. پیشکاران شاه اراضی خالصه را به دهقانان اجاره می‌دادند. پیشکار در مقام نماینده شاه زمین و بذرا بین دهقانان تقسیم می‌کرد و بر فرآیند تولید و شرایط اجاره نظارت داشت. اراضی خالصه از مالیات دولتی معاف بود.

(ب) اراضی دیوانی (دولتی) که آن نیز حاصل تصرف و مصادره انواع دیگر مالکیت‌های ارضی بود. اراضی دیوانی منبع اصلی واگذاری زمین بود و همواره از آن مالیات دولتی گرفته می‌شد.

(پ) اراضی وقف یا موقوف. وقف یک نهاد اسلامی است و از طریق آن املاک یا درآمد املاکی که غیر دولتیان اهدا کرده‌اند برای مصارف خیریه به نهادهای مذهبی داده می‌شود. اداره اراضی وقف با متولی، یعنی کارگزار تعیین شده از جانب نهاد مربوطه (گاهی خود اهداکننده نقش متولی دارد)، است که غالباً زمین را یا مستقیماً به دهقانانی که در آن ساکن بودند اجاره می‌داد یا در برابر مبلغ کلانی که از پیش می‌گرفت به بازرگانان محلی اجاره می‌داد. در هر دو حالت دهقان بخشی از محصول خود را به عنوان اجاره پرداخت می‌کرد. این نوع مالکیت ارضی مالیات‌پذیر بود؛ متولی معمولاً مالیات‌ها را جمع می‌کرد و به صورت مبالغ کلان به دولت می‌پرداخت. از بحث فصل ۴ کتاب برمی‌آید که اراضی وقف در عمل دارای خصوصی بوده‌اند و باید چنین تلقی‌یی از آن‌ها کرد.

(ت) اراضی اربابی یا املاک اربابی. این نوع مالکیت منشأهای متفاوتی داشت اما منشأ اصلی آن به مالکیت خصوصی درآمدن اراضی واگذاری بود و معمولاً به بهای از دست رفتن اراضی دیوانی تمام می‌شد. خصیصه اراضی اربابی مشابه مالکیت مطلق بر دارایی بود و دارنده آن از حق تصاحب و تصرف برخوردار بود و می‌توانست حقوق خود را به دیگری بفروشد یا واگذار کند.

این تقسیم‌بندی چهارگانه مالکیت ارضی، با تغییراتی که در سهم نسبی و اهمیت هر دسته پیش می‌آمد، تا اواخر دوران قاجار ادامه داشت و در این زمان گسترش تولید محصول برای بازار و مبارزه پیامد آن بر سر زمین درمیان بخش‌های رقیب طبقه زمین‌دار سبب شد که اراضی خالصه گسترش بنیادی یابد و این امر عمدتاً از طریق مصادره و تخلیه اجباری و به بهای از دست رفتن انواع دیگر مالکیت ارضی خصوصاً اراضی موقوفه و اربابی صورت گرفت. اراضی خالصه به پنج دسته فرعی به شرح زیر تقسیم شد:

(الف) املاک دیوانی (خالصه واقعی) که مستقیماً توسط دولت اداره می‌شد یا به‌طور غیر مستقیم توسط مباحثی که سازمان‌دهی و نظارت بر تولید برعهده او بود. این اراضی خالصه مشمول مالیات دولتی بود.

(ب) املاک ضابطی یا متصرفی که شامل اراضی اربابی و اراضی وقفی و نیز نیول‌ها و سیورقال‌های مصادره شده توسط دولت بود. این املاک در مقابل

تدریج شالوده‌نهادهای اجتماعی و سیاسی سنتی در جامعه را سست می‌کند.

اما باید توجه کرد که از نظر اقتصادی، وجود مقوله کار دستمزدی پیش فرض اندیشه به حداکثر رساندن سود - اصل محاسبه اقتصادی سرمایه‌داری - است. از این رو، اندیشه‌های عقلانیت و کنش اقتصادی عقلانی و بر مستلزم فرآیند کالا شدن نیروی کار است. در نتیجه باید گفت که مقوله‌های جامعه‌شناختی کنش اقتصادی و بر در واقع بر مبنای مفهومی از عقلانیت و کنش‌های اقتصادی عقلانی تکوین یافته‌اند که لازمه آن فراگرد تاریخی کالا شدن نیروی کار است و از این رو نمی‌توان مقوله‌های و بر را برای تحلیل‌های مفهومی روابط اقتصادی در جوامع پیش از سرمایه‌داری به کار گرفت. مشخصه ساختار اقتصادی این جوامع، فقدان کار دستمزدی است، و اصل محاسبه اقتصادی سرمایه‌داری را نمی‌توان در تحلیل این اقتصادها، خواه فتودالی و خواه موروثی‌گرا، به کار برد.

مفهوم وبری عقلانیت و کنش اقتصادی عقلانی بر تحلیل اشرف حاکم است. او به پیروی از مفهوم کارکردگرای تکامل سرمایه‌داری و بر، می‌گوید که بورژوازی سنتی، یعنی کارگزار فرضی تکامل سرمایه‌داری در ایران، عمدتاً به سبب آثار بازدارنده سلطه موروثی‌گرا، در دستیابی به هنجارهای عقلانیت ناکام مانده است. اگرچه این بحث می‌تواند تا حدودی روشن‌گر پیچیدگی‌های رابطه بین تجارت و دولت در ایران قبل از مشروطه باشد، اما مسلماً نمی‌تواند ماهیت روابط اقتصادی در ایران قبل از مدرن را بیان کند. در تحلیل اشرف، این روابط اقتصادی صرفاً روابط «سنتی» اقتصادی خوانده می‌شود که یک اصطلاح توصیفی عام و فاقد توان تبیین مفهومی است.

به این ترتیب، دوگانگی سنتی / مدرن که مفهوم استبداد موروثی آسیایی اشرف مبتنی بر آن است، نتیجه پنداشتی از عقلانیت و کنش اقتصادی عقلانی است که قادر به تحلیل شکل‌های اقتصادی پیش از سرمایه‌داری نیست. درست همان‌طور که مقوله‌های جامعه‌شناختی و بر نمی‌تواند ماهیت شکل‌ها و روابط اقتصادی در جوامع پیش از سرمایه‌داری را بیان کند، مدل اشرف هم در مشخص ساختن ماهیت این شکل‌ها و روابط در ایران قبل از مشروطه ناکام می‌ماند. این مدل نمی‌تواند اصل تبیین ویژگی تاریخی جامعه ایران باشد، چه رسد به نظریه‌ای عام برای تبیین دگرگونی اجتماعی.

□□ پی‌نویس‌ها:

* در تدوین یادداشت فوق منابع زیر مورد استفاده قرار گرفته است:
- دون، استفن پ.: سقوط و ظهور شیوه تولید آسیایی، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز (تهران، ۱۳۶۸).

- خنجی، محمد علی: تاریخ ماد و منشأ نظریه دیاکونف، انتشارات طهوری (تهران، ۱۳۵۸).

- رئیس دانا، فریبرز: استعمار، نوگرایی و شیوه تولید آسیایی، در کتاب

Production, 1979, pp. 172-186;
Mandel E., *The Formation of the Economic Thought of Karl Marx*, 1971, pp. 209-259.

۸. مثلاً ر.ک.

Godelier M., *The Concept of the «Asiatic Mode of Production»*, and Marxist Models of Social Evolution in Seddon D. (ed.) *Relations of Production: Marxist Approaches to Economic Anthropology*, 1978, pp. 209-259.

برای نقد این نظر، ر.ک.

Mandel op. cit. 1971.

۹. ر.ک.

Amin S., *Unequal Development*, 1976, pp. 13- 58.

ویک‌هام نیز نظر شیوه تولید خراج‌گزاری را به کار می‌برد؛ ر.ک.

Wickham C.J., 'The Uniqueness of the East', *Journal of Peasant Studies* Vol. 12 nos. 2-3, 1985, pp. 166-196, especially pp. 170-171.

۱۰. ر.ک.

Wittek p. *The rise of the Ottoman Empire*, 1971.

11. Ibn Khaldun, *The Muqaddimeh: An Introduction to history*. Translated from Arabic by Frank Rosenthal, edited and abridges by N.J. Dawood, 1967.

برای دیدن بعضی مباحث معاصر دربارهٔ درک این خلدون از تاریخ، ر.ک.

Mahdi M., *Ibn Khaldun's Philosophy of History*, 1982;

Azmeh A., *Ibn Khaldun in Modern Scholarship*, 1981;

Azmeh A., *Ibn Khaldun in Modern Scholarship*, 1981;

Azmeh A., *Ibn Khaldun: An Essay in*

Reinterpretation, 1982; and

Lacoste Y., *Ibn Khaldun: The Birth of History and the Past of the Third World*, 1984.

12. Gibb H.A.R. and Bowen H., *Islamic Society and the West: A Study of the Impact of Western Civilization on Moslem Culture in the Near East*, 1953 and 1962 (2 vols.).

ترتیب نیز به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید «کتاب گیب و باون منبع اصلی بررسی آندرسن دربارهٔ «دارالاسلام» است... آندرسن تمایز بین «جامعهٔ مدنی» و «دولت» را از گرامشی گرفته است اما اطلاعات وی دربارهٔ خصلت‌های عام سرزمین‌های اسلامی تا حدود زیادی متکی به گزارش گیب و باون است. این بستگی به نحو بارزی عجیب است. زیرا آندرسن صریحاً از خطرات سنت شرق شناسان آگاه است، اما همچنان با آن دیدگاه لاس می‌زند.»

۱۳. مثلاً ر.ک. به همان آثار ارجاع شده‌ی کاتوزیان و لمبتون. هر دو نویسنده معتقد به آثار بازدارندهٔ فقه اسلامی بر توسعهٔ مالکیت ارضی در ایران سده‌های میانه هستند.

۱۴. ر.ک. به بخش‌های مربوط در این آثار:

Wittfogel, op. cit. 1981; Bailey and Liobera, op. cit. 1981; Hindess and Hirst, op. cit. 1975,

۱۵. این بحث غالباً در دفاع از این مفهوم طرح می‌شود و با منسوب کردن یک خصلت اقتصادی به دولت آسیایی، ضرورت کارکردی این دولت را ثابت می‌کند. ر.ک. به بررسی تایلور از اثر هیندس و هرست:

Critique of Anthropology vol. I nos. 4-5, 1975, pp. 127-155, and vol. II no. 6, 1976, pp. 56- 69;

بخشی از محصول به دهقانان اجاره داده می‌شد. (ب) املاک ثبتی شامل املاکی که قبلاً مالکیت مشخصی نداشته و به مالکیت دولتی درآمده و در مقابل مبلغ معینی به دهقانان اجاره داده می‌شده است.

(ث) املاک انتقالی که اشاره به فروش ملک موقوفی دارد که اساساً از نوع املاک ثبتی بوده است. صاحب این املاک حق تصرف در آن نداشت و مالیات دولتی سنگین بر این املاک تعلق می‌گرفت.

این شرح مختصر از طبقه‌بندی مالکیت ارضی در ایران پیش از مشروطیت نشان می‌دهد شکل‌های مختلف تابع نظام‌های مالیاتی و روابط قانونی متفاوتی بودند که بر شرایط تولید و تصاحب مازاد، یعنی میزان محصول و سطح اجاره، و از این رو بر حدود و میزان درگیر شدن واحد تولید در روابط مبادله محصول نیز تأثیر داشت. اما تغییر شرایط حقوقی - سیاسی شکل‌گیری حقوق مالکیت بر زمین تأثیری بر فرایندهای اقتصادی واقعی شکل‌گیری و تخصیص مالکیت خصوصی بر زمین نداشت، همچنان که نه بر خصلت روابط تولیدی و نه بر شیوهٔ تصاحب مازاد تأثیری نگذاشت. جدایی دهقانان از زمین و قرار گرفتن آنان در فرآیند تولید، جزء ثابت و تغییرناپذیر فرآیند شکل‌گیری و تصاحب مالکیت ارضی فتوالتی در تمامی شکل‌های مالکیت ارضی بود. این نکته، که تأکید مجددی است بر نیاز به تمایز مفاهیم مالکیت قانونی و مالکیت اقتصادی و فرایندهای حقوقی - سیاسی و اقتصادی هر یک از آن‌ها، دلیلی است بر این که در این کتاب فصل جداگانه‌ای به مقوله‌های مالکیت ارضی در ایران فتوالتی اختصاص داده نشده است. برای دیدن بحث مفصل و روش‌مندی دربارهٔ انواع مالکیت ارضی در ایران پیش از مشروطه، ر.ک. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ۱۹۵۳.

نعمانی، تکامل فتوالیسم در ایران، ۱۳۵۸.

پتروشفسکی، منبع پیشین، ۱۹۶۵.

۳. اشرف، منبع پیشین، ۱۹۷۵؛ کاتوزیان، منبع پیشین، ۱۳۷۲.

۴. کاتوزیان دانش مارکسیستی را غالباً با انتشارات حزب توده و نوشته‌های روشنفکران توده‌ای، که رقبای ایدئولوژیک وی در مقام یک ناسیونالیست ایرانی متعهد هستند، یکسان تلقی می‌کند.

۵. برای دیدن تعاریف متفاوت شیوهٔ تولید آسیایی در بحث مارکس، ر.ک. Wittfogel K., *Oriental Despotism*, 1981, pp. 369- 388; Anderson p., *Lineages of the Absolutist State*, 1974. pp. 462-482; Eberhard, W., *Conquers and Rulers: Social Forces in Medieval China*, 1970, pp. 48-60 and 66-74;

Lichtheim G., 'Marx and the Concept of the «Asiatic Mode of Production»', *St Antony's Papers* no. 14, 1963;

Hindess B. and Hirst P.Q., *Pre - capitalist Modes of Production*. 1975 pp. 178-220;

Bailey A. M and Liobera J.R. (eds.), *The Asiatic Mode of Production: Science and Politics*, 1981, pp. 23- 37.

۶. ر.ک. به آثار یاد شده در پی‌نویس ۵، به ویژه:

Wittfogel K. op. cit., pp. 388-409; Anderson P. op. cit., pp. 484-459; Bailey A.M. and Liobera J.R. op. cit., pp. 237-344.

نیز ر.ک. به اثر زیر:

Danilova L.V., 'Controversial Problems of the Theory of Pre - Capitalist Societies'. *Soviet Anthropology and Archeology* IX, 1971, pp. 269-328.

۷. ر.ک.

Balibar in Althusser L. and Balibar E., *Reading Capital*, 1970. pp. 209-225;

Taylor J.G., *From Modernization to Modes of*

بعد از اصلاحات ارضی گارمی کردند و قلم می زدند، به دو گروه اصلی تقسیم کرد: نخست، «سنت گرایان»، مانند هوشنگ کشاورز و جواد صفی نژاد که آثارشان به طور مستقیم تحت تأثیر تفکر پوپولیستی روسی و غربی نبود، و دوم پوپولیست های «مدرن»، مثل هوشنگ ساعدلو، اسماعیل عجمی و فاطمه اعتماد مقدم، که به شدت تحت تأثیر نوشته های نظری پوپولیست های غربی و روسی، خصوصاً الکساندر چاپانف بودند. مثلاً ر.ک. صفی نژاد، ج. نظام های تولید زراعی جمعی: بُنه، قبل و بعد از اصلاحات ارضی، تهران، ۱۳۵۴؛ ساعدلو، هوشنگ، مسائل کشاورزی ایران، تهران، ۱۳۵۸؛ و

Ajami I., 'Social Classes, Family Demographic Characteristics and Mobility in Three Iranian Villages', *Sociologica Ruralis* 9 no. 1, 1969.

۲۲. ر.ک. ملاحظات مقدماتی حسین مهدوی درباره مقاله اشرف در همان مجلد (Cook, op. cit. 1975). ص ۲۵۸.

۲۳. برای بحث درباره مفهوم تسلط در بحث ماکس وبر ر.ک.

Bendix R., *Max Weber: An Intellectual Portrait*, 1962;

Mommsen W., *The Age of Bureaucracy*, 1974;
Hirst P.Q., *Social Evolution and Sociological Categories*, 1976.

در مورد تز وبر در زمینه تکوین سرمایه داری ر.ک.

Giddens A., *Capitalism and Modern Social Theory*, 1971;

-----, 'Marx, Weber and the Development of Capitalism', *Sociology* vol. 4, 1970, pp. 289-310;

Birnbaum N., 'Conflicting Interpretation of the Rise of Capitalism', *British Journal of Sociology* vol. 4, 1953, pp. 125-41;

Turner B.S., *For Weber*, op. cit. 1984, esp. pp. 30- 43.

و پاسخ این دو به نقد وی در کتاب زیر:

Mode of Production and Social Formation, 1977, p. 42.

۱۶. مثلاً ر.ک.

Culter A. et al., *Marx's Capital and Capitalism Today*, vol. I, 1977, pp. 207-222.

17. Culter A., «Letter to Etienne Balibar and Response», *Theoretical Practice*, nos. 7/8, 1973, pp. 51-5, 73-85.

۱۸. ر.ک.

Hindess and Hirst, op. cit. 1975, pp. 183-200, 223-232, op. cit. 1977, pp. 34-46, 63- 73; and Culter A. et al., op. cit. 1977, pp. 103-167, 243-262.

۱۹. بنا به تعریف، لازمه تولید اشتراکی، مالکیت اشتراکی است و بدون آن تولید اشتراکی نمی تواند وجود داشته باشد. تورنر در بحث درباره تفسیر مارکس در مورد هند اشاره می کند که در اوایل دوران مدرن در روستاهای هند مالکیت اشتراکی وجود نداشت و تولید بر مبنای تک خانوار سازمان یافته بود.

Thorner D., 'Marx on India and the Asiatic Mode of Production', *Contribution to Indian Sociology*, IX, 1966.

بسیاری از اظهارات مارکس درباره تولید اشتراکی در دهکده های هند بر خصلت خودکفایی، مجزا بودن و مساوات طلبانه آن تأکید دارد. همان موضوعی که در پژوهش جامعه شناسی و تاریخی معاصر محل بحث فراوان بوده است. ر.ک.

Anderson, op. cit. 1974, pp. 458-488;

Hindess and Hirst, op. cit. 1975, pp. 243-244.

اسد با ارائه کاربردهای نظری گسترده تری در شکل های اجتماعی چادر نشینی به طور عام، درباره ارتباط مفهوم مساوات با شیوه تولید در اجتماعات چادر نشین تردید می کند: ر.ک.

Asad A., 'Equality in Nomadic Social Systems: Notes toward the Dissolution of an Anthropological Category', *Critique of Anthropology* vol. 3 no. 11, 1978.

۲۰. شکل های غالب اجاره داری زمین و شرایط اجاره در ایران پیش از سرمایه داری اساساً با ملزومات اقتصادی و حقوقی - سیاسی شیوه تولید اشتراکی ناسازگار بود. شواهد تاریخی به فقدان مالکیت اشتراکی، چنان که بتواند مبنایی برای شیوه تولید اشتراکی باشد، گواهی می دهند. ر.ک. لمبتون، همان مأخذ؛ نعمانی، همان مأخذ استک Stack که در اوایل قرن نوزدهم از ایران دیدار کرد می نویسد «کوشش من برای یافتن آثار قابل قبولی از اجتماعات اشتراکی روستایی همانند هند، بیهوده بود. شکی نیست که جمعیت متوسط روستای ایرانی، صرف نظر از کوچکی و بزرگی دهکده، نمی توانست موقتی باشد؛ در واقع شاید نقش روستا در ایران از هر جای دیگری بیشتر باشد. زیرا در متن کم آبی کشور، طبیعت مکان روستاها را رقم می زند، و عرضه آب که اکنون پشتیبان روستا است، احتمالاً هزار سال قبل نیز همین هدف را داشته است. نتیجه می گیرم که ارباب ها بایستی با یکدیگر مرتبط بوده باشند...»

Stack E., *Six Months in Persia*, 1882, p. 261.

نگرش استک در مورد تأثیر کم آبی بر سازمان دهی جغرافیایی در مخالفت با حکم کاتوزیان قرار می گیرد.

۲۱. در دوره بعد از ۱۳۴۱ فضای روشنفکری ایران شاهد رشد پوپولیسم بود جریان پوپولیستی با شکل و محتوایی ماهیتاً ناهمگن در دو دهه بعد بر حوزه های ادبی و تحقیقات اجتماعی مسلط شد. می توان پوپولیست های کشاورزی، اقتصاددانان و کشت شناسان را که در جو سیاسی و ایدئولوژیک